



## چگونه عاشورا در رویدادهای سیاسی-فرهنگی قرن نخست هجری تأثیر گذاشت؟

قیام امام حسین (ع) از جمله نهضت‌های اصلاحی و مقدس در تاریخ اسلام است که پیامدهای گسترده‌ای را در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، اخلاق و معنویت (انقلاب درونی)، و الهام بخشی و اثرگذاری (الگوسازی) در روند مبارزه مکتبی در پی داشته است.

تابناک - قیام امام حسین (ع) از جمله نهضت‌های اصلاحی و مقدس در تاریخ اسلام است که پیامدهای گسترده‌ای را در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، اخلاق و معنویت (انقلاب درونی)، و الهام بخشی و اثرگذاری (الگوسازی) در روند مبارزه مکتبی در پی داشته است.

به عبارتی، این قیام هم پیامدهای آنی داشت که در جغرافیای حادثه یعنی حوزه اصلی یا مرکزی خلافت اسلامی (عراق، حجاز و شام) رخ نمود و اوضاع سیاسی موجود را دستخوش تحولاتی قرار داد و هم از جنبه الهام بخشی و تاثیرگذاری، در قیام‌های بعدی و مبارزات تاریخی شیعه و علویان مؤثر بود. از طرفی این قیام دارای نتایج روحی - روانی یا اخلاقی - معنوی مهمی بود که در نوع خود بی نظیر است، زیرا قیام کربلا توانست در جامعه اسلامی هم انقلاب درونی (تحول روحی) ایجاد کند و هم انقلاب برونی (حرکتها و جنبش‌های سیاسی) را دامن بزند. چگونه عاشورا در رویدادهای سیاسی-فرهنگی قرن نخست هجری تأثیر گذاشت؟

این قیام در نوع خود از نظر خلق حماسه‌های بی بدیل و نمایش هنرهای جاودانه انسانی و ظهور کمالات معنوی و تبلیغ عملی رسالت الهی، بی همتاست. جلوه‌های ویژه بسیار و پیام‌های ناب فراوان دارد و تفسیر بارزی است از اندیشه متعالی حقیقت‌گرا در برابر تفکر مصلحت‌اندیشانه و دنیاگرایانه، تقابل دین محوری با حکومت خواهی و سیاست زدگی و قدرت طلبی، رویارویی رهبری دینی با ملوکیت و اشرافیت قبیلگی و امارت دنیوی (عرفی).

### پیامدهای روحی و اخلاقی نهضت عاشورا

مظلومیت قیام امام حسین (ع) و پیام‌رسانی و آگاهی بخشی بازماندگان و حاملان رسالت عاشورایی موجب بروز یک تحول روحی و خوددرگیری اخلاقی در جان جماعت خفته آن روز شد؛ هرچند در درازنای تاریخ نیز الگویی مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز بوده است. در بعد اخلاقی و روحی می‌توان پیامدهای زیر را برای این قیام مطرح نمود؛

### برانگیختگی روحی و انقلاب علیه خود

این قیام توانست افراد را علیه خود بشوراند و آنها را از درون دچار تحول و برانگیختگی نماید. وجدان خفته مردم سست عهد از نو بیدار شد و کوفیان از پیمان شکنی خود تأسف خوردند. قیام عاشورا، موجی شدید از احساس گناه در وجدان مسلمانان برانگیخت که از یک طرف شعله قیام و دست شستن از جان را در آنان برمی افروخت و از طرف دیگر، نفرت و دشمنی با عاملان فاجعه را در آنان تقویت می‌کرد.

### بروز اخلاق متعالی در جامعه

قیام امام حسین (ع) که تجلی اخلاق عزت و سرافرازی در برابر اخلاق ذلت و تسلیم‌پذیری بود، نوعی اخلاق بلندنظرانه که دیدگاه انسان را به دنیا و زندگی و دلبستگی‌های آن دگرگون می‌ساخت، پدید آورد که عمومیت یافتن آن می‌توانست جامعه را از بنیاد اصلاح کند. امام حسین (ع) و یارانش در مبارزه مکتبی خود ضد بنی امیه، اخلاق عالی اسلامی را با همه صفا و طراوت آن نشان دادند. در کربلا از امام حسین (ع) صفاتی ظهور کرد که نمایانگر تعالی روح و شان والای او بود؛ صفاتی مانند: فداکاری و گذشت و ایثار، ایمان قوی، صبر، رضا و تسلیم، عمل بر محور حق، شجاعت روحی و صلابت.

### برانگیختن روحیه مبارزه جویی و طرد اخلاق تسلیم‌پذیری و یأس‌آفرینی در میان مسلمانان

وضعیت اخلاقی حاکم بر جامعه اسلامی، اخلاق مصلحت‌اندیشی و گریز از مواجهه با ظلم و ستم بود. قیام عاشورا، این اخلاق تسلیم‌پذیری را به اخلاق مبارزه و ایستادگی در برابر ظلم تغییر داد. این قیام با فرو ریختن موانع روحی و اجتماعی بازدارنده انقلاب، روح مبارزه جویی را در مسلمانان برانگیخت و آنان را علیه بنی امیه به حرکت واداشت.

در جامعه آن روز بر مردم اخلاق شکست و ناامیدی حاکم بود. خلق و خوی منفی، ترس و یاس در میان آنان رواج داشت. امام حسین (ع) کوشش کرد تا این اخلاق منفی و شکست پذیرانه را دگرگون سازد. او بر آن بود تا اخلاق جدید را در چشم امت و در وجدان و ضمیر او جایگزین کند تا از این شکست روحی که به آن تن داده بود رهایی یابد. از این رو امام همه نیرو و امکانات خویش را برای مبارزه تجهیز نمود و نه تنها خویش بلکه همه یاران و فرزندان و اهل بیت خود را در این راه فدا کرد تا راه را بر اخلاقیات شکست بریندد. بدین سان، امام با برنامه ای شگفت آور و دقیق، اراده و وجدان امت شکست خورده را به او باز گردانید و اخلاق شکست خوردگی را از ساحت او طرد نمود.

در اثر این قیام، بنیاد کاخ ظلم و ازگون گردید و اسلام تجدید حیات یافت و رونقی در دین پدید آمد. این کار را امام (ع) بدین صورت انجام داد که با حرکات قهرمانانه خود شخصیت معنوی مسلمانان را بیدار و احیاء کرد، به آنان حس استغناء و بی نیازی و درس بردباری در شداپ داد و در آنها حماسه ای را که مرده بود زنده کرد. احساس بردگی و اسارتی را که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر روح جامعه اسلامی حکمفرما بود، تضعیف کرد و ترس را فروریخت و به اجتماع اسلامی شخصیت داد؛ زیرا امویان شخصیت اسلامی را در میان مسلمانان از بین بردند.

امام حسین (ع) به عنوان یک مصلح توانست در ملت اسلام حماسه و غیرت ایجاد کند، حمیت و شجاعت و سلحشوری به وجود آورد و با شهادت خویش در پیکره امت اسلامی، خونی را به جوشش آورد که در رونق دوباره اسلام تاثیرگذار باشد. او با روشهای خاص تبلیغی خود در طول مبارزه و قیام توانست پیام اسلام را به بهترین وجهی به مردم برساند و پس از شهادت وی، کاروان اسیران، حضرت علی بن الحسین (ع) و حضرت زینب (س) بهترین مبلغ پیام او شدند که در آگاهی بخشی جامعه آن روز بسیار مؤثر بود. (1)

«شیخ علانی» با ذکر عظمت های امام حسین (ع) که در کربلا به خوبی به نمایش گذاشته شد مانند: عظمت پایبندی به اصول (بعد اعتقادی)، عظمت صراحت در گفتار (بعد عملی)، عظمت قاطعیت در عمل، عظمت زیربار ظلم نرفتن، عظمت قهرمانی و عظمت کوچک شمردن مشکلات، درسهای پر افتخاری را برای قیام او ذکر می کند. (2) به اعتقاد وی، امام حسین (ع) هرچند مصائب بس دردناک و تلخ دید اما درسی افتخارآمیز، آموزشی پر فضیلت و والا و انسانیتی بزرگ، یادی جاودان، و منزلت و مقامی بس بلند در نزد خداوند و مردم به جای گذاشت. او به ما آموخت که چگونه گوهر انسانی خویش را نگه داریم و به خودآگاهی برسیم و چگونه در دفاع از کرامت خویش تا رسیدن به هدف از پای ننشینیم و چگونه در راه اندیشه مقدس خویش عمل کنیم و چگونه یک رهبر اهل عمل را اراده ای استوار و برنده و سازش ناپذیر و کوبنده بایسته است.

حسین (ع) بهترین نمونه خودآگاهی است و خودآگاهی را آن چنان که شایسته آن است به ما آموخت. او عالی ترین نمونه پاسداری از کرامت انسانی و دفاع از آن و جانبازی در راه آن را به ما نشان داد زیرا نعمت کرامت، در نظر آزادگان با ارزش تر از نعمت وجود است. امام حسین (ع) به ما نمونه ارائه می دهد که چگونه به عقاید مقدس خود و هدف عمومی خدمت کرد. او نمونه درخشانی از رهبر مبارزی را به ما نشان می دهد که چون در میدان حق و باطل به پیکار فرو می روند و جز با پیروز گردانیدن حق یا فدا شدن در راه آن، از میدان برنمی گردند. (3)

#### تحولات سیاسی و اجتماعی

بازتاب سریع قیام امام حسین (ع) در عرصه سیاسی وقوع قیام ها و حرکت های متعددی در شهرهای اسلامی بود که اوضاع نظام خلافت را کاملا دگرگون کرد. تحت تاثیر این قیام و پدیدار شدن ضعف و سستی در ارکان حکومت سفیانی، مردم به جنبش در آمدند و نظام اموی را مورد تهدید قرار دادند. این قیام ها از نظر ماهیت و هدف چند دسته بودند. برخی متأثر از حرکت امام حسین (ع) بود و برخی نیز با بهره جستن از ضعف بنی امیه که ناشی از قیام و شهادت امام (ع) دست به حرکت هایی زدند:

1. واکنش های فردی هواخواهان شیعی امام حسین (ع) به صورت اعتراض یا درگیری
2. مبارزات و فعالیت های وابستگان و منسوبان امام حسین (ع)، (بنی هاشم) و علویان علیه نظام اموی
3. قیام ها و نهضت های گسترده مردمی به خونخواهی امام حسین (ع) و مبارزه با حکومت اموی
4. شورش ها و حرکت هایی که مدعیان قدرت در عرصه سیاسی موجود به منظور دست اندازی بر حکومت، و در نزاع قدرت

برپا کردند.

5. عملیات متعدد خوارج در عراق که در نتیجه تزلزل حکومت اموی، گسترش یافت.

در این قیام‌ها انگیزه‌های متفاوتی از: انگیزه دینی و اخلاقی و رضایت حق تعالی، خونخواهی از قاتلان امام حسین (ع)، دفاع از خاندان رسول الله (ص) و حقانیت آنها، سرنگونی حکومت اموی، رسیدن به حکومت و قدرت و... وجود داشت. بنابراین می‌توان آنها را به قیام‌های: مذهبی، سیاسی و سیاسی - مذهبی تقسیم کرد.

قیام‌ها و شورش‌های گسترده‌ای که در قلمرو خلافت اسلامی (در عراق، حجاز و شام) رخ داد، تحولاتی را در عرصه سیاسی و اجتماعی پدید آورد که نتیجه آن عبارت بود از:

1. ضعف و تزلزل در ارکان حکومت اموی و منفورشدن امویان نزد مردم

2. شکل‌گیری دسته‌بندی‌های قبایلی در عرصه زورآزمایی قدرت

3. رشد حرکت‌های انقلابی‌گری شیعی و مبارزه علویان با نظام اموی

4. تزلزل اندیشه سیاسی تبعیت محض از خلیفه

5. محبوبیت یافتن خاندان علی (ع) و رویکردی دوباره به پذیرش رهبری آنان.

در واقع فاجعه هولناک کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) و یارانش و به اسارت رفتن خاندان نبوت و افشاگری‌های سفیران انقلاب - امام علی بن حسین (ع) و حضرت زینب (س) - در کوفه و شام، موجب بیداری مردم شهرهای مختلف و پی بردن به عمق جنايات بنی امیه گردید. در اثر این قیام، ماهیت واقعی حکومت سفیانیان برای مردم حقیقت طلب آشکار شد. بسیاری از مردم دریافتند که ماهیت این حکومت نه از نظر شکل و بنیان آن، و نه از نظر شیوه زمامداری و اجرای قوانین و دستگاه قضاوت بر اساس اسلام نبوده بلکه ماهیتی غیر اسلامی دارد.

قیام عاشورا موجب در هم شکسته شدن چهارچوب ساختگی دینی که امویان و حامیانشان تسلط خود را بر آن استوار ساخته بودند، شد و روح بی‌دینی جاهلیت را که روش حکومت یزید بود رسوا ساخت، در نتیجه نقش خلفا به عنوان حامیان اسلام زیر سؤال رفت و دینداران واقعی خلفا را نقطه مقابل و مخالف اسلام قرار دادند.

رفتار سیاسی دستگاه خلافت در برابر این حرکتها، پس از تسلط بر اوضاع نابسامان داخلی و رفع مشکلات، در اعمال سیاست‌های زیر متجلی شد:

1. شدت یافتن سیاست فشار و سرکوب به ویژه بر عناصر مبارز شیعی به عنوان یکی از نیروهای تهدیدکننده پایه‌های اقتدار خلفا

2. سرکوب خشونت‌آمیز شورشها و هتک حرمت به مقدسات و ارتکاب رفتارهای ناروا و غیر اسلامی در برخورد با قیام‌کنندگان.

3. گماشتن حکام خشن، سخت‌گیر و سفاک بر نواحی شورش‌خیز به ویژه عراق به منظور مهار کردن مردم و جلوگیری از وقوع شورش‌ها.

این گونه سیاستهای خشن و سرکوبگرانه، برای شیعه پیامدهایی را به دنبال داشت از جمله:

1. تغییر شیوه مبارزه ائمه شیعه از حرکت‌های جهادی به نهضت گسترده فکری و فرهنگی

ائمه شیعه با این روش به فقه شیعه نظام بخشیدند و روند مبارزه مکتبی را با استفاده از ابزار &laquo;تقیه&raquo; حفظ نمودند، مانند استفاده امام سجاد (ع) از دعا و نیایش و حفظ و احیای خاطره شهیدان کربلا، و نهضت عظیم فرهنگی امام باقر (ع) و امام صادق (ع). البته این به معنای فروخوابیدن مبارزات علویان و طالبیین و عناصر انقلابی

شیعی علیه نظام اموی نمی باشد که این مبارزات در خلال حکومت امویان همچنان ادامه داشت.

2. مهاجرت برخی از شیعیان عرب (کوفی) به ایران در اثر کشتارها و فشارهایی که بر آنها اعمال می شد، که خود موجب راه یافتن اندیشه شیعی به شهر قم و از آنجا به دیگر نقاط شد.

3. رشد ادبیات حماسی و انقلابی شیعه

شاعران بزرگی با بهره جستن از حماسه عاشورا، این ادب حماسی را پروراندند. این ادبیات ضمن حفظ یاد و خاطره نهضت عاشورا و نشر پیام آن و بزرگداشت و تکریم اهل بیت و پیشوایان شیعه، روح مبارزه را علیه حکام ستمگر برافروخته نگاه می داشت و در تحریک مردم به خیزش علیه بیدادگری ها مؤثر بود. ابوالاسود دثلی، کثیرعزه، فرزندق، کمیت بن زید اسدی، سید حمیری، منصور نمری، دیک الجن، دعبل خزاعی، ابن رومی، حمانی علوی، (4) و دیگران در زمره این شاعرانند.

همچنین، ضرورت حفظ خاطره قیام امام حسین (ع) و اهداف او موجب پدید آمدن ادب مدیحه سرایی و ظهور چهره های برجسته ای در این نوع شعر، و برپایی مجالس فضایل و مناقب خوانی، روضه خوانی و شمایل گردانی و هنر نمایشی تعزیه در میان شیعیان گردید که تا به امروز نیز در قالب هیئت های مذهبی نمودار است.

اینک به تبیین اجمالی تحولات سیاسی و اجتماعی متاثر از نهضت عاشورا خواهیم پرداخت.

1. اعتراض زیدبن ارقم

از جمله فریادهای اعتراضی که پس از واقعه کربلا علیه نماینده یزید در کوفه بلند شد از زید بن ارقم انصاری بود. وی هنگامی که دید ابن زیاد در مجلسی مملو از چهره های سرشناس شهر، بزرگان نظام حکومتی، فرماندهان نظامی و هیات های نمایندگی قایل مختلف و... که در کوفه برای نمایش قدرت و پیروزی خود آراسته بود، با چوب بر دندان های مبارک حسین (ع) می زند، گفت:

«به خدا قسم دیدم دو لب رسول الله (ص) بر این دو لب بود و بر آن بوسه می زد»؛ آن گاه گریست و از نزد او برفت. وی به مردم می گفت: «پسر فاطمه (س) را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید تا نیکان شما را بکشد و اشرار شما را برده کند. به ذلت رضا دادید، پس ملعون باد کسی که به خواری رضایت دهد» (5).

برخی منابع حکایت می کنند که ابن زیاد، زید را مخاطب قرار داده و گفت:

«خدای چشمان تو را گریان بدارد، به خدا سوگند که اگر پیرمردی فرتوت و نادان نبودی و عقلت زایل نشده بود گردنت را می زدم» (6).

از جمله کسان دیگری که عمل زیاد را در آن مجلس تقبیح کرد انس بن مالک است که خود یکی از راویان فضیه می باشد. او می گوید: هنگامی که عبیدالله بن زیاد سر بریده حسین (ع) را در مقابل داشت، دندانهایش را با چوبدستی می کوبید و می گفت: «چه زیبا بوده است. من به او گفتم: «به خدا سوگند که این عملت را تقبیح می کنم چرا که خود دیدم این لبها را که تو می کوبی رسول خدا آن را می بوسید» (7).

2. افشاگری ها و پیام رسانی های بازماندگان واقعه

پس از شهادت امام حسین (ع) در دهم محرم سال شصت و یکم هجری، دشمنان زن و فرزندان او و بازماندگان شهدای کربلا را اسیر و به کوفه و از آنجا به شام بردند. و ادامه رسالت کاروان هجرت و جهاد و شهادت امام حسین (ع) بر دوش کاروان اسیران به پیشوایی علی بن الحسین (ع) و حضرت زینب (س) قرار گرفت و آن دو بزرگوار توانستند پیام خونین عاشوراییان را به شهرهای اسلامی آن روز برسانند و مردم را به فجایع حکومت یزید و امویان آگاه سازند.

سخنرانی حضرت زینب (یا ام کلثوم) در کوفه و سرزنش آن مردم، آنها را دگرگون کرد تا جایی که مردم دست بر هم می زدند و گریه می کردند. حضرت زینب با خطبه خود و جوابهای کوبنده ای که به ابن زیاد داد، او را در کاخ خود در کوفه رسوا نمود. وقتی اسرا را به کاخ ابن زیاد آوردند، او خطاب به زینب گفت: خدا را شکر که شما را رسوا کرد و نشان داد که آنچه

حضرت زینب (س) گفت: «سپاس سزاوار خدایی است که ما را به محمد گرامی داشت. جز فاسق دروغ نمی گوید، جز بدکاره رسوا نمی شود و آن ما نیستیم؛ دیگرانند».

این زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت چه کرد؟

حضرت زینب در جواب گفت: «از خدا جز خوبی ندیدم. برادرم و یاران او به راهی رفتند که خدا می خواست. آنان شهادت با افتخار را برگزیدند و بدین نعمت رسیدند اما تو پسر زیاد، خود را برای پاسخ آنچه کرده آماده کن».

همچنین در اثر سخنان کوبنده حضرت زینب (س) در شام، یزید در مرکز حکومت خود در پیش دیدگان مردم رسوا شد. وقتی یزید با عصا به دندانهای امام حسین (ع) می زد و می گفت: «کاش بزرگان من که در بدر کشته شدند می بودند و به من دست مریزاد می گفتند و می دیدند که انتقام آنها را از اولاد احمد گرفته ام»؛ حضرت زینب خطاب به او سخنانی بر زبان راند که تاثیر عمیقی بر مردم شام گذاشت و در دگرگونی اوضاع علیه یزید مؤثر بود: «... یزید پنداری اکنون که زمین و آسمان بر ما تنگ است، و چون اسیران شهر به شهرمان می برند، در پیشگاه خدا ما را ننگ است؟ و ترا بزرگواری و آنچه کردی نشانه سالاری؟ به خود می بالی و از کرده خویش خوشحالی؛ که جهان تو را به کام است و کارهایت به نظام؟ نه چنین است، این شادی، تو را عزاست و این مهلت برای تو بلاست....»

ای پسر آزادشدگان، این آیین داد است که زنان و کنیزان را در پرده نشانی و دختران پیغمبر را از این سو بدان سو برانی؟ حریم حرمتشان شکسته و نفس هایشان در سینه بسته، نژد بر پشت شتران و شتربانان آنان، دشمنان.... با چوبدستی به دندان جگرگوشه پیغمبر می زنی؟ و جای کشتگان را در بدر خالی می کنی؟ که کاش بودند و مرا می ستودند. آنچه را کردی، خرد می شماری؟ و خود را بی گناه می پنداری؟ چرا شاد نباشی؟ که دل ما را خستی و از رنج سوزش درون رستی و آنچه ریختی خون جوانان عبدالمطلب بود، ستارگان زمین و فرزندان رسول رب العالمین. و به زودی بر آنان خواهی درآمد، در پیشگاه خداوند متعال و دوست خواهی داشت که کاش کور بودی و لال....»

خدایا حق ما را بستان و کسانی را که بر ما ستم کردند، به کیفر رسان. یزید! به خدا جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خویش را نبریدی و به زودی و ناخواسته بر رسول خدا در می آیی. روزی که خویشان و کسان او در بهشت غنوده اند و خدایشان در کنار هم آورده است و از بیم و پریشانی آسوده اند.

... به زودی آن که تو را بر این مسند نشانده و گردن مسلمانان را زیر فرمان تو کشانده، خواهد دانست که زیانکار کیست و خوار و بی مایه چه کسی است. در آن روز داور، خدا و دادخواه، مصطفی و گواه بر تو، دست و پاهاست. اما ای دشمن و دشمن زاده خدا، من هم اکنون تو را خوار می دارم و سرزنش تو را به چیزی نمی شمارم... این دست جنایت است که به خون ما می آلاینده و گوشت ماست که زیر دندان می خایند و پیکر پاک شهیدان است که گرگان بیابان از هم می ربایند.... تو پسر مرجانه را به فریاد می خوانی و او از تو یاری می خواهد. با یارانت در کنار میزبان ایستاده، چون سگان بر آنان بانگ می زنی و آنان به روی تو بانگ می زنند و می بینی نیکوترین توشه ای که معاویه برای تو ساخت، کشتن فرزندان پیغمبر بود که گردنت انداخت. به خدا، که جز از خدا نمی ترسم و جز به او شکوه نمی برم، هر حيله ای داری به کار بر و از هر کوششی که توانی، دست مدار و دست دشمنی از آستین برآر، که به خدا این عار به روزگار ز تو شسته نشود....»

بنا به نقل مقاتل و تواریخ، سخنانی نیز بین امام سجاد (ع) و یزید رد و بدل شد. سخنان امام به ویژه بر منبر شام در جمع مردم، (11) و نیز روشننگری هایی که در برابر رفتار برخی از شامیان نمود (12) موجب آگاهی مردم از اصل واقعه و نگرانی و بیم یزید از عاقبت فاجعه ای که انجام داده گردید. شامیان دریافتند کسانی که با چنان وضع فجیعی در عراق کشته شدند، شورشی و خارج از دین نبودند. آنان خاندان کسی هستند که یزید به نام وی بر مسلمانان حکومت می کند. امام سجاد (ع) در خطبه خود در حضور یزید ابتدا به تفصیل، خود و خاندانش را به مردم می شناساند.

«... من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، من پسر محمد مصطفایم.... مردم، خدای تعالی ما اهل بیت را نیک آرمود، رستگاری، عدالت و پرهیزگاری را در ما نهاد و رایت گمراهی و هلاکت را به دشمنان ما داد. ما را به شش خصلت برتری و بر دیگر مردمان سروری داد. بردباری و دانش، دلاوری و بخشش را به ما ارزانی فرمود، و دل مؤمنان را جایگاه دوستی و منزلت ما نمود. آمدوشد فرشتگان در خانه ما و فرود آمدنگاه قرآن آستانه ماست...» پس از آن که مؤذن در اذان گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام سجاد (ع) رو به یزید کرد و گفت: «یزید! محمد جد

توست یا جد من؟ اگر گویی جد توست دروغ گفته ای و اگر گویی جد من است، چرا پدرم را کشتی؟ و زنان او را اسیر گرفتی؟» سپس فرمود: «مردم! آیا میان شما کسی هست که پدر و جدش رسول خدا باشد؟» که به یکباره شیون از مردم برخاست. (13)

این سخنان و پیشامدهای متعاقب آن علاوه بر آگاهی مردم (چه در کوفه و چه در شام) با عمق فاجعه و بر ملا شدن اهیت حکومت یزید، سبب شد که یزید به دلجویی از بازماندگان امام حسین (ع) برخیزد و آنان را بیش از این در دمشق نگاه ندارد و گویند حتی یزید دستور داد که جای مناسبتری برای اسرا فراهم گردد. به نقل طبری، یزید علی بن الحسین را طلبید و گفت: خدا لعنت کند پسر مرجانه را. اگر من با حسین بودم هر چه از من می خواست می دادم و به هر صورت بود مرگ را از او باز می داشتم هر چند به بهای نابودی بعض فرزندانم باشد. لیکن چنانکه می بینی قضای خدا چنین خواست! به من نامه بنویس هر چه می خواهی انجام می شود. (14) از این پس چندان که امام در شام بود به هنگام نهار و شام او را نزد خود می خواند. (15) بلاذری نوشته است به علی بن الحسین گفت: «اگر دوست داری نزد ما بمان هر چه بخواهی به تو می دهیم اما او رفتن به مدینه را اختیار کرد و یزید وی را به مدینه فرستاد.» (16)

امام سجاد (ع) پس از بازگشت به مدینه نیز فعالیت های خود را به شکلی دیگر ادامه داد. او با کناره گیری از حرکت های تند و مسلحانه موجود به دلیل حساسیت نظام اموی نسبت به وی و ماهیت برخی از رهبران این حرکتها، به مبارزه ای آرام و اثربخش در قالب زنده نگه داشتن یاد و خاطره قیام عاشورا، تبیین معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش، بیان فضایل اهل بیت پیامبر (ص) و تداوم امامت و رهبری شیعیان راستین، دست زد. او در نیایش های خود با تکرار صلوات و تحیت بر محمد و آل محمد (ص) نظام صالح و حکومت حق را به یادها می آورد. یاد مریبان و رهبران عدالت و فداکاران را در جامعه زنده نگاه می داشت و در جهت کوبیدن باطل و یاری حق و نگهبانی از اسلام، از خداوند توفیق طلب می کرد. او همچنین کمک و هدایت گمراهان، رسیدگی به ناتوانان، یاد بی پناهان و پناه دادن به آنان را سرلوحه برنامه ها و نیایش های خود قرار داد و بدین ترتیب، اخلاق نیک و شیوه تربیت فرزند صالح در اجتماع فاسد و مبارزه با اسراف را به مشتاقان می آموخت.

برخورد و مبارزه با علمای درباری، مراقبت بر جریان امور قضایی و مسائل داخلی جامعه اسلامی، بزرگداشت شعر و ارج نهادن به شاعران متعهد و متدین و.... هر یک نمونه ای از کوشش های حضرت سجاد (ع) در راستای پاسداری از حق در دوران امامت خود می باشد. رساله حقوق آن حضرت یادگاری دیگر از تعالیم تربیتی و اخلاقی او است و روشی دیگر از مبارزه وی با نظام فاسد و مفساد عصر خویش را نشان می دهد. (17)

#### فعالیت های حضرت زینب در مدینه

حضرت زینب (س) نیز در مدینه اقداماتی را در تبلیغ اهداف و پیام امام حسین (ع) و زنده نگهداشتن یاد و خاطره شهیدان کربلا انجام داد که موجب ترس و وحشت حکومت یزید گردید و این فعالیتها را برای بقای خود خطر می پنداشت. حضرت زینب (س) پس از ورود به مدینه و استقبال جمع زیادی از گروههای عزادار از وی، به طرف مسجد پیامبر (ص) حرکت کرد و در مقابل درب ورودی روضه نبوی خطاب به پیامبر (ص) گفت: «ای جد بزرگوارم، ای رسول خدا من پیام آور شهادت فرزند تو - برادرم - حسین هستم.» یا جداه یا رسول الله انا ناعیه الیک ولدک (اخی) الحسین &». (18)

این سخن گویی آتش قیامی بود که علیه امویان شعله می گرفت. او با صبر و بردباری در مدینه سعی نمود در تداوم رسالت برادر بکوشد و آن را به انجام برساند. او می بایست دستاوردهای انقلاب عاشورا را گردآورده و اهدافش را منتشر نماید و مردم را آماده خونخواهی امام حسین (ع) نماید. حضور حضرت زینب در مدینه موجب شد که فرماندار مدینه بر موقعیت خود بترسد و ادامه تلاشهای او را برای این شهر و حتی مکه، خطرناک بیندارد، زیرا عبدالله بن زبیر در مکه قیام نموده بود و موج آن شورش، قیام حضرت زینب علیه یزید را در مدینه تقویت می نمود. از این رو فرماندار مدینه نامه ای به سوی یزید نگاشت و او را از جریان امر و چگونگی خطر دعوت حضرت زینب (س) آگاه نمود. بلافاصله از سوی یزید دستوری دائر بر اخراج آن حضرت از شهر رسید، اما حضرت زینب (س) به موضع گیری پرداخت و گفت:

«خدا می داند چه بر سر ما آمده است، یزید مردان برگزیده ما را به شهادت رسانید و ما را بر فراز محمل شتران به این سوی و آن سوی کشانید. به خدا قسم ما از این شهر خارج نمی شویم هر چند که خونهایمان ریخته شود.» (19)

اما سرانجام با حضور زنان بنی هاشم و اصرار آنها حضرت زینب (س) ناچار دومین هجرت خود را آغاز نمود در حالی که همچنان بر سر پیمان جهاد و تلاش خود استوار بود. در باره این که حضرت زینب (س) پس از تبعید از مدینه به چه مکانی رفته روایات آشفته است. بی شک حکومت از حضور او در مدینه و عراق جلوگیری می کرد. برخی روایات دلالت بر حضور او در مصر و ادامه زندگی در این شهر تا پایان عمر (سال 62 ه ق) دارد، برخی روایات نیز مقصد او را شام معین کرده و حتی مرقد آن حضرت را در دمشق، محلی که اینک بدین نام مشهور است، می دانند. به هر حال، حضرت زینب، پس از شهادت برادر خویش، در حالی که در موقعیت هراسناکی قرار داشت و از تمامی جهات محاصره شده بود، رسالت بزرگ پیام آوری عاشورا را به خوبی انجام داد و پیام حق را با تمامی خروش خود، به همگان رسانید و کاری را به انجام رسانید که از توان دیگران خارج بود. (20)

عبدلی در اخبار الزینبات نوشته است که زینب کبرا (س) صریحا مردم را به قیام علیه یزید فرا می خواند و می گفت: باید حکومت یزید، تاوان عاشورا را بپردازد. (21)

زینب (س) از طرف امام سجاد (ع) نیابت خاصه داشت. احکام اسلامی را برای مردم بیان می کرد و خانه او همواره محل مراجعه مردم بود. زینب (س) می دانست که بنی امیه در صددند تا بهانه ای جستجو کنند و علی بن حسین (ع) را شهید نمایند. در کربلا چنین امکانی بود، که زینب (س) در برابر خیمه علی بن حسین (ع) ایستاد و از جان او مراقبت کرد. در کوفه، عبدالله بن زیاد می خواست علی بن حسین (ع) را به این جرم که بالغ است و پاسخ ابن زیاد را داده بود، بکشد که زینب (س)، علی بن حسین را در آغوش گرفت و مانع کشته شدن او شد. در شام، شرایط آنچنان دگرگون و صدای مردم آنقدر به گریه و پشیمانی بلند بود، که یزید نتوانست علی بن حسین (ع) را به شهادت برساند. نمی بایست در مدینه بنی امیه چنین امکان و بهانه ای پیدا کنند و سلسله ولایت قطع شود. زینب (س) احکام و فتاوا را بیان می کرد و محور مراجعه مردم بود... کار زینب (س) ابلاغ خون شهیدان بود؛ درخشش عاشورا در میان مردم، زنده نگاه داشتن خاطره شهیدان و راه شهیدان. (22)

### 3. قیام عبدالله بن عقیف ازدی

فریاد اعتراض عبدالله بن عقیف ازدی غامدی در زمره اولین واکنش های تند و انقلابی بود که علیه عبدالله بن زیاد نماینده حکومت یزید در کوفه و عامل فاجعه هولناک عاشورا، و در هواخواهی امام حسین (ع) در همان مجلسی که عبدالله بن زیاد را از دست داده بود. وی هنگامی که ابن زیاد در مسجد جامع کوفه به منبر رفت و با خشم و کینه گفت: الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیرالمومنین یزید و حزبه و قتل الکذاب ابن الکذاب الحسین و شیعتهم؛ سپاس خدای را که حق و اهلش را آشکار ساخت و امیرمؤمنان یزید و حزب او را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین، و یارانش را کشت؛ ، به پا خاست و گفت: ای پسر مرجانه؛ دروغگوی پسر دروغگو، تو و پدرت و کسی که تو را امارت داد و پدرش می باشی، ای پسر مرجانه؛ فرزندان پیامبر را می کشی و سخن راستگویان را می گویی. (23)

ابن زیاد از این حمله ناگهانی و حرکت شجاعانه و شگفت مبهوت شد چرا که این مرد با سخنان خود پرده های جهالت و نادانی و حيله گری و خدعه را که ابن زیاد به کار گرفته بود به یک سو زد و حقیقت را برای برخی از مردم آشکار کرد. سخنان افشاگرانه ابن عقیف نمایانگر شعله های آتش شورش و قیام بود. از این رو ابن زیاد برآشفته و گفت: گوینده این سخنان که بود؟ و عبدالله پاسخ داد:

ای دشمن خدا، گوینده آن سخنان منم، آیا خاندان پاکي را که خداوند در کتابش دامن آنان را از هرگونه پلیدی بری دانسته می کشی و گمان می بری که همچنان بر دین اسلام هستی؟ کجایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش ملعون پسر ملعون انتقام گیرند؟ همان نفرین شده فرزند نفرین شده از زبان رسول پروردگار جهانیان؟ (24)

ابن زیاد خشمگینانه به ماموران انتظامی خود دستور داد وی را دستگیر کنند و نزد او برند، ولی عبدالله افراد قبیله خود را به یاری فرا خواند و با کمک آنان توانست از دست مامورین رهایی یابد و به سلامت به خانه خویش برود. لیکن ابن زیاد که با خطر جدی مواجه شده بود سراسیمه از منبر پایین آمد و به مقر حکومتی وارد شد و با مشاوران و کارگزاران نظامی خویش به مشورت نشست و سرانجام تصمیم گرفت با این حرکت مبارزه نماید.

ابتدا عبدالرحمن بن محنف ازدی و گروهی از بزرگان قبیله ازد را دستگیر و به زندان انداخت. (25) و سعی کرد با ایجاد رعب و فشار بر آنان، بر عبدالله دست یابد. اقدام دیگر ابن زیاد آن بود که هیأتی متشکل از عمرو بن حجاج زبیدی، محمد بن اشعث و شیبث بن ربیع و جمعی دیگر را به میان قبیله ازد فرستاد تا آنان را وادارد از حمایت عبدالله دست کشیده و این جمع بتوانند او را دستگیر نمایند. ولی ازدی ها به همراهی قبایل یمنی با محافظت از عبدالله مانع از انجام ماموریت هیات شدند.

به زودی ماجرای عبدالله بن عفیف ازدی و جریان برخوردش با ابن زیاد در شهر کوفه پیچیده به سر زبانها افتاد و همگان از آن سخن می راندند. اما سرانجام ابن زیاد از حربه اختلاف و تفرقه و خدعه استفاده کرد و با دامن زدن به روح اختلافات قبیله ای میان دو قبیله مضر و ازد که سابقه اختلافات دیرینی با یکدیگر داشتند، آنها را درگیر جنگی ساخت که عده زیادی در این میانه کشته شدند. سرانجام با خیانت عمرو بن حجاج زبیدی از اشراف یمنی و شیبث بن ربیع، و پراکنده شدن ازدی ها در اثر افزون شدن لشکر ابن زیاد، عبدالله بن عفیف تنها در خانه خود باقی ماند و خانه توسط لشکریان محاصره و تصرف شد. نبردی سخت در گرفت و عبدالله با این که نابینا بود به راهنمایی دخترش با شمشیر دلاورانه از خود دفاع می کرد تا آن که سرانجام با افزایش نظامیان، وی مغلوب و به اسارت درآمد. او را نزد ابن زیاد آوردند و او نیز دستور داد گردنش را بزنند. (26)

گویند وقتی عبدالله بر ابن زیاد وارد شد، ابن زیاد به او گفت: «شکر خدایی را که تو را خوار کرد»؛ او در پاسخ گفت: «ای دشمن خدا چگونه من خوار شده ام»؛ ابن زیاد گفت: «در باره عثمان چه می گویی»؛ عبدالله گفت: «ای پسر مرجانه، تو را به عثمان چه کار که صالح بود یا فاسد، نیکوکار بود یا بدکار، خدا او را آفریده و سرانجام نیز خدا در محکمه عدل خویش به دادگری و حق به کارش رسیدگی خواهد کرد. اما از من راجع به خودت و پدرت و یزید و پدرش سؤال کن»؛ ابن زیاد گفت: «من از تو هیچ نمی پرسم جز آن که طعم مرگ را برکامت بچشانم»؛

عبدالله گفت: «شکر و سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است. من پیش از آن که مادرت مرجانه تو را بزاید از خداوند طلب شهادت می کردم و از او می خواستم که شهادتم به دست ملعون ترین مخلوقات خدا و بدترین آنان که بسیار مورد نفرت و بغض الهی باشد، صورت گیرد. آن هنگام که چشمانم را از دست دادم از شهادت مایوس شدم. اما اینک خدای را سپاس می گویم که پس از آن یاس و نومیدی دیگرپاره خواسته ام را اجابت نمود و شهادت را نصیبم کرده است و به من فهماند که از دور زمان این حاجت مرا برآورده کرده است» (27).

در اینجا ابن زیاد دستور داد که گردنش را بزنند و سپس پیکر او را بر سر میدان به بالای دار کشانیدند. (28) بدین سان، فریاد اعتراض یکی از نخبگان شیعی در حمایت خاندان رسول الله (ص) به یک قیام فراگیر تبدیل شد ولی با خیانت برخی اشراف و قساوت ابن زیاد سرکوب شد. عبدالله اولین کسی بود که پس از واقعه کربلا، آتش انقلاب بر ضد امویان را برافروخته و تبلیغات دروغین نظام حکومتی را خنثی کرد. در پی این قیام، ابن زیاد دریافت که پیروزی نظامی نتوانسته آرزوی او را برآورده سازد و به جهت مقاومت و رویارویی مردم، پایه حکومت اموی لرزان شده است. زیرا مردم با حالت پشیمانی و سرخوردگی از حکومت روگردان می شدند و از این که از یاری امام حسین (ع) سرباز زدند در خود احساس گناه می کردند. همین احساس گناه آنها را واداشت که از اطاعت حکومت سرپیچی نموده، و با شعار «یا لثارات الحسین» (خونخواهان حسین) دست به قیام مسلحانه بزنند.

#### 4. قیام مردم (واقعه حره واقم)

از دیگر تحولات پس از انقلاب امام حسین (ع)، قیام مردم مدینه است که در ذیحجه سال 63 هجری علیه بی عدالتی و ستمگری نظام اموی و حکومت یزید به وقوع پیوست و توسط سپاه شام به خاک و خون کشیده شد که در تاریخ اسلام به نام «واقعه حره» شهرت دارد.

هنگامی که خبر شهادت امام حسین (ع) به مدینه رسید در جای جای شهر بر او نوحه سرایی و شیون و زاری می کردند و بنی هاشم در خانه های خود به سختی می گریستند. (29) این فریادها به آرامی به اعتراض مبدل شد و گروهی از مردم از پرداخت درآمد زمین هایی که معاویه به زور از آنان گرفته بود، خودداری می کردند. با ناآرام شدن اوضاع مدینه، در ظرف دو سال سه حاکم عوض شد.

آنچه از روایات مورخان بر می آید سه عامل در بروز این شورش مؤثر بوده است:

1. بیعت و متابعت مردم مدینه با عبدالله بن زبیر که در مکه علیه یزید قیام کرده بود.

2. ممانعت مردم از بردن «صوفی» و درآمد زمینهای مدینه برای یزید.

3. افشاگری گروهی از مردم مدینه که به شام رفته و از نزدیک خصوصیات یزید را ملاحظه نموده بودند که فاقد شرایط امامت جامعه بود.

به نقل یعقوبی، زمانی که عثمان بن محمد والی مدینه گردید، «ابن مینا» طبق معمول سنوات برای بردن «صوفی» به مدینه آمد، گروهی از مردم از بردن آن اموال، که حق خویش می دانستند جلوگیری کردند، در این میان نزاعی لفظی بین والی و مردم رخ داد که منجر به شورش مردم و اخراج امویان از شهر گردید. (30)

بلاذری می نویسد: هنگامی که عبدالله [بن زبیر] برادرش عمرو را کشت مردم را به خلع طاعت یزید و جهاد با او فرا خواند. از مردم مدینه نیز در این باره دعوت شد و به دنبال آن اهل حجاز اطاعت او را برگردن نهادند. عبدالله بن مطیع نیز از طرف پسر زبیر از مردم مدینه برای او بیعت گرفت، یزید از جریان باخبر شده و از حاکم خود خواست تا گروهی از بزرگان مدینه را برای دلجویی نزد او بفرستند... (31)

اما روایت طبری آن است که پس از نصب عثمان بن محمد که جوانی کار نیازموده بود به جای ولید بن عقبه به حکومت مدینه وی برای خشنود کردن بزرگان مدینه، و آرام ساختن حوزه حکومت خود گروهی از بزرگان مدینه، از فرزندان مهاجر و انصار را به شام فرستاد تا خلیفه را از نزدیک ببیند و از بذل و بخشش های وی برخوردار گردند. این گروه با آن که یزید به آنها بخشش کرد و درهم و دینار داد، رفتار او را از نزدیک مشاهده کردند و چون به شهر باز گشتند، به عوض تمجید، در مسجد پیامبر (ص) شروع به بدگویی از یزید کردند و گفتند ما از نزد کسی می آیم که «لیس له دین، یشرب الخمر، یغرف بالطنابیر و یضرب عنده القیان و یلعب بالکلاب؛ او دین ندارد، شراب می نوشد، طنبور می نوازد و بردگان نزد او می نوازند و با سگان بازی می کند»؛ بنابراین گفتند که ما شما را گواه می گیریم که او را از خلافت خلع کردیم. (32)

افشاگری گروه دیدار کننده با خلیفه از وضعیت او و نیز اخبار فعالیت های ابن زبیر که به مدینه رسید و نیز ضعف بنی امیه در حجاز موجب شور و هیجان در مردم شد و از یزید بیزاری جستند و او را از خلافت خلع و عثمان بن محمد والی یزید و بنی امیه را از شهر اخراج کردند. مردم شهر با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند. (33) خبر شورش مردم مدینه به دمشق رسید و یزید را خشمگین کرد. او ابتدا کوشید تا توسط عبدالله بن جعفر آنها را دعوت به آرامش کند (34) اما آنها نپذیرفتند، آن گاه نعمان بن بشیر از جمع انصار حامی اموی ها را به مدینه اعزام کرد. او مردم را به «اطاعت از امام» و «لزوم رعایت جماعت» دعوت کرد (35) اما مردم نپذیرفتند. سرانجام یزید دوازده هزار سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه مری، یکی از سرداران خونریز خود، و عاونت حصین بن نمیر سکونی به مدینه فرستاد. چون مردم شهر از آمدن مسلم با خبر شدند به جنبش در آمدند و خندق شهر را ترمیم کردند و فرماندهان آنان به حفاظت از شهر پرداختند. (36) عبدالله بن حنظله به مردم گفت:

«شما برای دین خروج کرده اید، در راه خدا امتحان نیک را تحمل کنید تا بهشت و بخشش الهی و رضوان خدا شامل شما شود. با بهترین و بیشترین نیرو و با کامل ترین سلاح مهیا شوید» (37).

سپاه شام مدینه را محاصره کرد ولی به فتح آن موفق نشد اما مروان بن حکم با فریفتن مردی که راهی را برای وی گشود وانست سپاه شام را وارد شهر کند. عبدالله بن مطیع عدوی (که قریشیان با او بیعت کرده بودند) و قریشی ها فرار کردند ولی عبدالله بن حنظله و انصار مقاومت کردند. عبدالله جنگید تا کشته شد و شامیان از هر سو مردم را در محاصره گرفته و کشتند.

محرک اصلی مردم شام این بود که بدانها اجازه داده شد پس از فتح شهر سه روز به غارت شهر پرداخته و آنچه را می خواهند از خانه های مردم تصاحب کنند. در وقت اعزام سهمیه خویش را از بیت المال به طور کامل گرفته و علاوه بر آن صد دینار نیز به آنان داده شد.

طبق وعده یزید، مسلم بن عقبه پس از فتح شهر سه روز مدینه را بر سپاه خود مباح کرد و شامیان به غارت اموال و تجاوز به زنان پرداختند و بسیاری از مردم شهر را کشتند. (38) در این واقعه هفتصد نفر از قریش و انصار و ده هزار نفر از بقیه مردم کشته شدند. (39) در میان مقتولین کسانی از میان صحابه پیامبر (ص) بودند که بعد از کشته شدن سرشان نیز جدا گردید. (40) آن گاه مسلم، باقی مانده مردم شهر را گرد آورد و آنان را میان کشته شدن یا پذیرفتن بردگی بدون قید و شرط یزید مخیر ساخت. (41) تعدادی شرط او را نپذیرفتند و کشته شدند و دیگران با وی بیعت کردند.

این واقعه در تاریخ اسلام بسیار هولناک است که مسلمانان را در شهر پیامبر و کنار مسجد و مدفن رسول الله به خاک و خون کشانیدند و به بهانه قتل عثمان در مدینه و این که مردم مدینه از اطاعت خلیفه زمان سرپیچی و از جماعت مسلمین خارج شده در کارنامه کوتاه مدت خلافت یزید رقم خورد.

قتل عام زن و مرد در واقعه حره و تجاوز به حرم مسلمانان که تا آن روز در جهان اسلام سابقه نداشت مردم شهر را دگرگون ساخت. ثروتمندان، سرکوفته و بی اعتنا به مقررات دینی و اخلاق اسلامی، به میگساری و شنیدن آواز خنیاگران روی آوردند. می توان گفت در کنار تلاش عوامل بنی امیه برای گسترش فساد و عوامل دیگر، یکی از علل پرداختن آنان بدین منکرات برای آن بود که می خواستند خود را از رنج درون و یا آنچه پیرامونشان می گذرد بی خبر نگاه دارند. (42)

## 5. قیام توابین در کوفه

یکی از بازتابهای قیام امام حسین (ع) جنبش توابین بود که هسته رهبری آن را شیعیان کوفه تشکیل می دادند. اساس این قیام بر بازگشت از گناه، خونخواهی خاندان رسول الله (ص)، واگذاری حکومت به آنان و شهادت خواهی بود. انگیزه کوفیان در قیام خود، احساس گناه به علت یاری نکردن امام بود. آنان خواستند ننگی را که مرتکب شده بودند با انتقام از قاتلان امام حسین (ع) و شهادت در این راه بشویند تا مورد بخشش خداوند قرار گیرند. اینان بر همین اساس و با تاثیر از آیه 54 سوره بقره (43) خود را «توابین» raquo& نامیدند.

شهادت امام حسین (ع) و یارانش و به اسارت بردن خاندان پیامبر (ص) و سخنان آتشین حضرت زینب (س) در برابر کوفیان و سرزنش آنان، در برانگیخته شدن احساس گناه در آنان مؤثر بود. قیام توابین را هواخواهان حضرت علی (ع) به رهبری پنج تن از رهبران شیعه کوفه تشکیل دادند، بزرگانی چون: سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تیمی و رفاعه بن شداد بجلي. (44)

این افراد با یکصد نفر از شیعیان در خانه سلیمان گردهم آمدند و با یکدیگر سخن گفتند؛ از جمله به سستی در یاری رسانیدن به خاندان رسول الله (ص) و دورویی با آنان اشاره کردند و برخونخواهی شهدا و یا شهادت در این راه تاکید کردند و سرانجام بر رهبری سلیمان، صحابه رسول الله (ص) و از بزرگان شیعه کوفه، به توافق رسیدند. سلیمان، عبدالله بن وال را مسؤول امور مالی و تدارک سلاح و تجهیزات قرار داد و خواستار کمک شیعیان شد. (45)

حرکت توابین تا قبل از اعلام عملیات نظامی به صورت پنهانی انجام می شد و در این مرحله که در طول خلافت یزید ادامه داشت در صدد تبلیغ طرح انتقامی خود در محافل شیعه، عضوگیری و تشکیل سازمان نظامی و فراهم آوردن اسلحه و دعوت و مکاتبه از شیعیان شهرهای کوفه، بصره، مداین و دیگر شهرهای عراق و نفوذ در مردم بودند. سلیمان و یارانش بر آن شدند که برای استحکام بخشیدن به عملیات و اجرای طرح، دیدارهایی پی درپی داشته باشند و در ضمن آن موعد قیام را معین سازند. پس از مشورت به اتفاق تصمیم گرفتند که در آخر ربیع الثانی سال 65 هجری در نخيله گرد هم آیند. نخستین گام اجرایی سلیمان، تلاش برای جلب نظر بزرگان کوفه و گسترش عملیات عضوگیری و مکاتبه با شیعیان شهرهای عراق بود. در این روابط، برنامه های کلی قیام و قلمروی آن تشریح می شد و سپس شرکت در مجمع نخيله مورد تاکید قرار می گرفت. در نامه هایی که سلیمان به اهالی مداین و بصره نوشته از دعوت مردم از امام حسین (ع) و سپس عدم همراهی آنان تا به شهادت رسیدن ایشان و به اسارت رفتن خاندانش و ظلم و ستم هایی که بر آنها وارد شده صحبت نموده و از مردم خواست که در قیام به خونخواهی امام حسین (ع) شرکت کنند. (46) این نامه ها اثر مهمی بر شیعیان مداین و کوفه و بصره گذاشت و بسیاری بی درنگ دعوت سلیمان را پذیرفتند و بدین سان دعوت توابین در محافل مخالف حکومت اموی و خون خواهان حسین (ع) نفوذ یافت. یاران سلیمان هیچ طالب منافع مادی نبودند و حتی پیروزی و شکست نیز برای آنان چندان فرقی نداشت، بلکه هدف اصلی آنها خونخواهی از حسین و توبه و تطهیر خود و واژگونی رژیم اموی و به قدرت رسیدن شیعیان بود. به عقیده ایشان، سکوت در برابر این مساله، خیانت به شمار می آمد و نقض پیمان الهی.

سلیمان از مرگ یزید (در چهاردهم ربیع الاول سال 64 ه. ق) استفاده کرد و یاران خود را به تبلیغ در میان مردم دستور داد

تا آنان را به قیام فراخوانند. اما از آنجا که هنوز حاکمیت بنی امیه در عراق متزلزل نشده بود امکان بروز و ظهور برای آنها نبود، لذا کار تبلیغی خود را آغاز کردند و «دعوات» خود را برای جمع آوری شیعیان و آماده ساختن آنها، به اطراف پراکندند.

به تدریج وضعیت بنی امیه رو به وخامت رفت. معاویه دوم فرزند یزید از خلافت کناره گیری کرد و شام برای آینده حکومت دچار درگیری و آشفتگی شد. این درگیری بین طرفداران «عبدالله بن زبیر»؛ از یک طرف و حامیان مروان بن حکم از طرف دیگر بود. پیامد چنین مساله ای ضعف حاکمیت بنی امیه در عراق بوده که پس از مدتی به برچیده شدن حاکمیت آنها انجامید تا این که عبدالملک در پایان دهه شصت باز عراق را به زیر سلطه اموی ها در آورد. سلیمان از چنین موقعیتی بهره گیری کرده و در ادامه تلاشهای خود شروع به جمع آوری جدی نیروها کرد. برخی از توابعین با وقوع تحولات سیاسی در دمشق به سلیمان پیشنهاد کردند که از اوضاع نابسامان شام بهره برداری کند و فعالیت را علنی سازد ولی سلیمان با دوراندیشی و صلاح دید خود چنین پیشنهادی را نپذیرفت (47) زیرا می دانست دعوت توابعین هنوز ریشه دار نشده است بخصوص در کوفه که جبهه ای متفرق داشت. بیشترین ترس سلیمان وجود فرصت طلبان کوفی و چاپلوسان دستگاه اموی بود. تاخیر در تاریخ قیام، به نفع توابعین شد، چه بعد از مرگ یزید و آشفتگی حکومت، هواخواهان جنبش رو به افزایش نهادند و همین عامل سبب شد که جنبش از مرحله سری و اختفا به مرحله علنی وارد شود.

در این هنگام حوادث مهمی بر جامعه کوفی تاثیر گذاشت و کوفه به مرکز پرجوش و خروش فعالیت سیاسی در آمد و به سرعت به جهت گیری علیه نظام اموی پرداخت. زیرا وقتی که قیام اعلام گردید کوفیان به دارالاماره یورش بردند و نماینده این زیاد را که در بصره بود، بیرون راندند. بزرگان و اشراف کوفه به اتفاق، شخصی به نام عامر ابن مسعود را انتخاب کردند (48) ولی این اقدام مصلحت جویانه نتوانست کوفیان را خشنود سازد. اشراف کوفه با بالا گرفتن قدرت ابن زبیر در حجاز به سازش با او روی کردند تا از این رهگذر منافع اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند.

بر رویدادهای کوفه، ظهور مختار ثقفی نیز اضافه شد که در جبهه شیعیان (توابعین) انشعابی ایجاد کرد. گسترش دامنه عالیت سلیمان و یارانش سبب شد تا اشراف کوفه وحشت زده شوند و از عبدالله بن یزید انصاری، والی زبیری شهر بخواهند مانع فعالیت آنها شود. عبدالله که خواهان خروج توابعین از شهر بود تا به یاری آنان مانع ورود سپاه شام به عراق شود در سخنان خود برای مردم کوفه، توابعین را تشویق به حرکت بر ضد عبیدالله بن زیاد کرد. این موضع گیری باعث شد تا توابعین از کوفه خارج شده و با عده قلیل خود در برابر سپاه شام قرار گیرند. در هر صورت چنین رفتاری باعث شد تا شیعیان به صورت علنی فعالیت خود را آغاز کنند (49) و برای رفتن به سمت شام خود را تجهیز کنند.

در زمانی که توابعین جنبش خود را آغاز کردند، شهر کوفه و بصره به دست عمال عبدالله بن زبیر بود. عبیدالله بن زیاد با شنیدن اخبار شام از عراق فرار کرد و به علت این که تشکیلات دیگری برای جایگزینی وجود نداشت، عبدالله بن زبیر که از سال 61 به بعد در مکه قدرت را به دست گرفته بود، عمال خود را روانه عراق کرد و بدین صورت «شوق اسلامی» به دست زبیری ها افتاد.

رفتن به سمت شام، مورد رضایت خود سلیمان نیز بود، با این که کسانی به او گفتند که قاتلین امام حسین (ع) در خود کوفه هستند اما سلیمان نیز اظهار می کرد که مسبب اصلی ماجرا عبیدالله بن زیاد است. سلیمان همچنین گفت که جنگ در داخل کوفه باعث خواهد شد که ما برادر کشی به راه بیندازیم و طبعاً دشمنان ما زیاد خواهند شد. (50) سلیمان در آغاز ماه ربیع الثانی سال 65 هجری دعوت خود را با شعار «یا لثارات الحسین» شروع کرد و یارانش را به نخیله فرا خواند، ولی برخلاف آن که شانزده هزار نفر با وی بیعت کرده بودند فقط چهار هزار نفر در نخیله فراهم شدند. (51)

یکی از دلایل کاهش یاران سلیمان، ظهور مختار ثقفی در این گیر و دار در کوفه بود. از نظر مختار که او نیز از شیعیان معروف بود و به خونخواهی امام حسین (ع) قیام خود را شروع کرد، قیام توابعین نمی توانست قدم مهمی به سوی هدفی که در نظر گرفته شده بود بردارد. او سلیمان را متهم کرد که فردی بی تجربه بوده و آگاهی جنگی و نظامی ندارد و لذا معتقد بود که این کار تنها به کشتن افراد شیعه می انجامد. این تبلیغات باعث گردید که عده ای از شیعیان گرد او جمع شوند و چنان که نقل شده با این گفته ها حدود یک چهارم کسانی که با سلیمان بیعت کردند به هواخواهی از مختار پرداختند. (52)

سلیمان ناگزیر دو نفر از یارانش را به کوفه فرستاد تا در میان مردم فریاد زنند هر که «بهبشت» را می خواهد و خشنودی خدا و بازگشت به سوی او را می جوید در نخیله به سلیمان بپیوندد (53). پس از سه روز هزار نفر به آنان پیوستند. سلیمان در جمع یاران خود گفت:

و نقره و خز و دیا همراه نداریم، فقط شمشیرهایمان را بر دوش داریم و نیزه هایمان را به دست، با توشه ای به اندازه رسیدن در برابر دشمن، هر که هدفی جز این دارد با ما همراه نشود. (54)

سلیمان روز پنجم ربیع الاخر با یاران خود از نخلیه حرکت کرد و پس از زیارت مرقد مطهر حسین بن علی (ع) و سوگواری و طلب بخشش از خداوند، به سوی شام حرکت کرد. در بین راه نامه عبدالله بن یزید انصاری به دست وی رسید که از او خواسته بود باز گردد تا به اتفاق بر دشمن هجوم برند ولی سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت. (55) نیروهای سلیمان در مسیر خود به نقطه هیت رسیدند؛ و بعد از آن به قرقیسیا رسیدند. در این شهر، زفرین حارث که در مخالفت با مروان پس از درگیری های شام، برای خود حکومتی برپا کرده بود، از توابع استقبال کرد و اطلاعات و اخباری از وضعیت این زیاد و نیروهای او در اختیار توابع گذاشت و مقداری نیز آنها را با آذوقه و شتر و علوفه تجهیز نمود، و بعد از آن به سوی عین الوردی به مقابله سپاه شام رفتند. (56) پس از مواجه شدن دو سپاه، شامیان از توابع خواستند تا به اطاعت عبدالملک بن مروان درآیند ولی سلیمان پاسخ داد: عبیدالله بن زیاد را تحویل ما بدهید تا او را به قصاص یاران مقتول خود بکشیم و عبدالملک را خلع و وابستگان عبدالله بن زبیر را بیرون کنیم و حکومت را به خاندان پیامبرمان (ص) که از جانب آنان به ما نعمت و شرف داده شده است، بسپاریم. (57)

سرانجام درگیری آغاز شد. توابع در پیکاری نابرابر که شمارشان 3300 نفر و شامیها بیش از بیست هزار نفر بودند، (58) در دو روز آغازین نبرد با شعار هشت، هشت، هشت ای باقیمانده ابوتراپ، ابوتراپیان، بهشت، بهشت (59) به سپاه اموی حمله بردند و بسیاری از آنان را کشتند. بعد از ظهر روز سوم، شامیان با تمام قوا بر توابع یورش آوردند و سلیمان و دیگر رهبران توابع جز رفاعه بن شداد تا شب کشته شدند. رفاعه که شاهد کشته شدن بیشتر توابع بود ادامه پیکار را بیش از این بی ثمر دانست و با اصرار زیاد یاران خود را گرد آورد و به سوی عراق بازگشت. (60)

بدین سان جنبش توابع به رهبری یکی از اصحاب رسول الله (ص) با همکاری یاران حضرت علی (ع) شکل گرفت. دیدگاه آنان در باره رهبری سیاسی امت اسلامی، واگذاری حکومت به خاندان پیامبر (ص) بود. آنان به امامت الهی خاندان رسول الله (ص) پس از وی معتقد بودند و ائمه را وارث میراث نبوی می دانستند. آنها با این که از وجود سپاه انبوهی که از شام به همراهی این زیاد می آمدند، آگاه بودند، کمترین تردیدی به خود راه ندادند و حتی از نظر سیاسی کمترین ارزیابی درستی از وقایع و جریانات در کوفه داشتند. فکر تسخیر کوفه و کشتن قاتلان حسین بن علی (ع) و تجهیز عراق در برابر شام، کمتر برای آنها مطرح بود. برای آنها یک چیز اهمیت داشت و آن توبه بود، توبه ای که با شهادت به دست می آمد. سخنان، جملات و اشعاری که از توابع در جریان حملات به سپاه شام و در آخرین لحظات عمر روایت شده همگی متضمن مفهوم توبه و تجلی آن در رفتن از این دنیا و کسب فیض شهادت است.

بدون تردید شکست توابع، نتیجه عدم توازن میان دو سپاه اموی و توابع بود. امویان سپاهی آزموده و سازمان یافته داشتند و از امکانات مادی فراوان برخوردار بودند، در حالی که سپاهیان توابع، با آن که سخت جانبا و سلحشور بودند ولی سازماندهی نظامی خوبی نداشتند. سلیمان نیز پیش از شروع نبرد به چنین واقعیتی معترف بود.

جنبش توابع که بنیادش بر استغفار و توبه استوار بود، به سان جنبش های غیر سیاسی، فاقد هرگونه برنامه اصلاحی و اجتماعی بود با این حال از این سازمان برخوردار بود که توانست شیعیان را برای انتقام خون حسین (ع) به سوی خود جلب کند. چون برخی از عناصر آن، نیمه راه از پیکار بازگشتند و بعضی نیز از همکاری با سلیمان شانه خالی کردند، و بالاخره ظهور مختار در اوج شکوفندگی توابع، جبهه شیعه را به هم ریخت.

شکست نظامی توابع الزاما به معنی شکست سیاسی آنها نیست زیرا ایشان به آرمان خود رسیدند و بازتاب مثبتی بر جنبش پیکارجویانه شیعی داشتند؛ چنانچه اثر این بازتاب به سرعت در جامعه کوفه نمودار شد. در نتیجه توده ها ملامت از خشم شدند و کوفه آوردگاه قیام دایمی شیعیان علیه رژیم اموی گشت. کوفیان از هنگام بازگشت بقایای توابع از عین الوردی، همواره از تقصیری که نسبت به امام حسین (ع) مرتکب شده بودند خود را مورد نکوهش قرار می دادند. به علت غیبت تنی چند از بزرگان شیعه، شیعیان کوفه نتوانستند موضع مهمی اتخاذ کنند و جبهه شیعه از هم گسیخته بود و نظر واحدی در باره تحولات سیاسی جدید نداشتند. وجود چنین شرایطی، فرصت مغتنمی بود برای مختار که سخت اوضاع را زیر نظر داشت. (61)

6. جنبش مختار در کوفه

از دیگر تحولاتی که در کوفه به وقوع پیوست و در زمره پیامدهای قیام امام حسین (ع) محسوب می شود، قیام مختار است. مختار فرزند ابوعبیده بن مسعود ثقفی سردار اسلام در جنگ جسر بود که در شمار شیعیان سرشناس کوفه به شمار می رفت. در آغاز قیام امام حسین (ع)، مسلم بن عقیل فرستاده امام (ع) به کوفه در خانه مختار سکونت گزید و مختار با وی بیعت کرد. پس از شهادت مسلم، مختار به دست نیروهای عمروبن حرث دستگیر و به فرمان عبیدالله بن زیاد زندانی گشت و در تمام مدتی که واقعه کربلا رخ داد او در زندان بود تا این که با وساطت شوهر خواهرش، عبدالله بن عمر آزاد شد و به حجاز رفت. در واقع ابن زیاد دستور داد تا مختار کوفه را ترک کند زیرا از تحریکات او علیه امویان بیم داشت. در مکه به عبدالله بن زبیر پیوست (62) زیرا در پاره ای اهداف از جمله مخالفت با امویان متحد بودند، حتی در جریان محاصره مکه توسط سپاه شام، مختار نیز در کنار دیگران از حرم دفاع کرد. ولی این اتحاد به زودی از هم گسست و مختار در پی خواسته های خود از ابن زبیر جدا شد و به کوفه رفت. قبل از آن وی با محمدبن حنفیه دیدار کرد و نقشه خود مبنی بر خونخواهی امام حسین (ع) و انتقام گرفتن از قاتلان آن حضرت را با او در میان گذاشت. مختار سکونت محمدبن حنفیه را برای خود اجازه تلقی کرد و در کوفه مردم را به قیام همراه خود فرا خواند و گفت:

«... محمد بن علی مرا به سوی شما فرستاده که من مورد اعتماد و وزیر و برگزیده و امیر او هستم و به من فرمان داده که با بی دینان بجنگم و به خونخواهی خاندان وی و دفاع از محرومان قیام کنم» (63).

آمدن مختار به کوفه مصادف با قیام توابین در این شهر بود. تلاشها و تبلیغات مختار اگر چه در صف شیعیان اختلافی ایجاد کرد و گروهی از توابین بدو پیوستند لیکن در حلب شیعیان کوفه موفقیت آمیز نبود زیرا بیشتر شیعیان با سلیمان بن سرد بوده و حتی برخی ادعای او را مبنی بر رابطه اش با محمدبن حنفیه را مورد انکار قرار دادند. (64)

پس از خروج توابین از کوفه، اشراف هوادار نظام اموی که از مختار و برنامه هایش وحشت داشتند با بزرگ جلوه دادن خطر وی، حاکم زبیری کوفه، عبدالله بن یزید را واداشتند تا او را زندانی کند. مختار در زندان بود که قیام توابین به پایان رسید و بقایای آنها به شهر بازگشتند. وی از زندان به بزرگان شیعه نامه ای نوشت و خود را قاتل ستمگران و انتقام گیرنده از دشمنان و قاتلان معرفی کرد و آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و خونخواهی اهل بیت و دفاع از ضعیفان و نبرد با منحرفان دعوت کرد. (65)

مختار بار دیگر با وساطت عبدالله بن عمر از زندان آزاد شد و پس از آزادی به سازماندهی و فراهم آوردن زمینه قیام خود پرداخت و شیعیان را به همراهی خود دعوت کرد. در همان اثنا به فرمان ابن زبیر، عبدالله بن یزید از امارت کوفه معزول و به جای او عبدالله بن مطیع قرشی که از هواداران سرسخت ابن زبیر بود گماشته شد. (66) مختار لازم بود که هر چه زودتر و پیش از آن که ماموران والی جدید او را تحت مراقبت قرار دهند، موضعی مناسب برگزیند. گویند مختار ابتدا صلاح دید با امام زین العابدین (ع) رابطه برقرار سازد و او را در جریان امر نهد ولی امام پاسخ مثبتی به او نداد. (67) از این رو او به ابن حنفیه روی آورد. (68) وی نمایندگانی به سوی محمدبن حنفیه فرستاد و او بنا به دلایلی به ویژه موقعیتش در میان شیعیان و نیز مراقبت سخت او از سوی ابن زبیر نتوانست پاسخ قاطعی به فرستادگان مختار بدهد. ولی از پاسخ مبهمی که به ایشان داد می توان دریافت که وی با قیام مختار مخالفتی نداشته است:

«از این که خدا ما را به وسیله هر که از بندگان یاری دهد، مخالفتی نداریم» (69).

موضع ابن حنفیه در قبال مختار، در اوضاع عمومی کوفه اثر نهاد زیرا نظر شیعیان به سوی ابن حنفیه که تا آن روز چندان شهرتی نداشت، جلب گردید و نیز مختار زعامت شیعیان را به دست گرفت و تعدادی از بزرگان شیعه که او را شایسته رهبری می دانستند به گردش جمع شدند و به نفع مختار به تبلیغ پرداختند. در این میان، گروهی از بزرگان شیعه در کوفه در باره نمایندگی مختار از طرف محمدبن حنفیه تردید داشتند. اینان به حجاز نزد محمدبن حنفیه رفتند و از او استفسار کردند. پاسخ محمدبن حنفیه به منزله پشتیبانی و همراهی با مختار تلقی شد و در نتیجه شیعیان کوفه به گرد مختار فراهم آمدند و زمینه قیام وی فراهم شد. (70) با این حال چند مانع بر سر راه مختار وجود داشت: یکی کینه تیزی شدید اشراف کوفه نسبت به او بود. دیگر این که ابراهیم فرزند مالک اشتر از بزرگان قبیله مذحج در پیوستن به او تردید داشت. او همچون پدرش، اخلاص شدیدی نسبت به حضرت علی (ع) و خاندانش داشت و با امویان سخت دشمن بود ولی دیدگاهش با دیگر شیعیان متفاوت بود. از این رو در قیام توابین شرکت نجست و با قیام مختار با احتیاط برخورد کرد. زیرا قیام شیعه را فاقد یک برنامه منظم و اهداف روشن می دید. لذا همواره با زعمای شیعه به ویژه با ابن حنفیه در تماس بود. مختار به پیشنهاد یاران خود برای جذب ابراهیم و استفاده از نیروی شیعی بسیار قبیله مذحج نزد وی رفت و سرانجام با اصرار زیاد او را موافق خود ساخت و گویا نامه ای که مختار بدو نشان داد که از طرف محمدبن حنفیه خطاب به او نوشته شده و گواهی همراهان مختار که شهادت دادند محمد خود این نامه را نوشته، ابراهیم را به این امر متقاعد

ساخت، متن نامه چنین بود:

«... به ابراهیم بن مالک اشتر، من وزیر و فرد مورد اعتماد خویش را به سوی شما فرستاده ام و از وی خواسته ام با دشمنانم بجنگد و به خونخواهی خاندانم قیام کند. تو و عشیره ات و پیروان او را یاری کنید» (71).

همراهی ابراهیم چهره پرنفوذ و درخشان نظامی کوفه با مختار و رفت و آمد گسترده شیعیان با وی سبب شد تا عبدالله بن مطیع در صدد دستگیری وی بر آید. ابن مطیع ماموران امنیتی خود را به نواحی مختلف کوفه اعزام کرد تا از قیام مختار جلوگیری نمایند ولی این اقدامات، قیام مختار را یک روز به جلو انداخت. زیرا وقتی ابراهیم با تعدادی از یاران مسلح خود به سوی منزل مختار می رفت به رئیس ماموران امنیتی خلیفه برخورد و مورد اعتراض وی قرار گرفت و ابراهیم نیز با نیزه ای او را کشت. از این رو مختار که تصمیم داشت فردا شب قیام کند از این موقعیت سود جست و به یاران خود دستور داد شامگاه سه شنبه 12 ربیع الاول سال 66 ه. ق با شعار «یا لثارات الحسین» شیعیان را فراخواند. (72)

بدین سان قیام آغاز گشت و سرانجام پس از سه روز جنگ و محاصره قصر عبدالله بن مطیع، وی فرار کرد و مختار و ابن اشتر بر اوضاع شهر مسلط گشتند و فرمانده سپاه و اشراف را سرکوب کردند. مختار سپس در مسجد بر فراز منبر رفت و برنامه سیاسی و اصلاحی خود را اعلان داشت. محور این برنامه ها عدالت گسترده در میان توده ها و همزیستی مسالمت آمیز با دیگر فرقه ها بود. او در خطبه خود خطاب به مردم گفت:

«با من بر کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی خاندان رسول الله (ص) و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعیفان پیروی کنید» (73). مردم نیز با وی بیعت کردند.

عواملی چند در پیروزی مختار و تحقق آرزوی شیعیان در به حکومت رسیدن، مؤثر بود:

1. تکیه بر مردم تحت ستم امویان، چه عرب و چه غیر عرب (موالی) که از ستم امویان و طرفداران ابن زبیر به تنگ آمده بودند و آنها قیام مختار را وسیله ای برای تحقق آرمانهای اصلاح طلبانه خود می دانستند.

2. جنبش شیعه مختار را فردی مورد تایید ابن حنفیه می دانست و او را به عنوان یک سیاستمدار مبرز و جنگاور چیره دست می پذیرفت.

3. حکومت زبیریان در کوفه هیچ تغییر سیاسی به جای نهاد و فاقد هرگونه برنامه اصلاحی بود.

4. همکاری کارگزار ابن زبیر با برخی از قاتلان حسین (ع) در حکومت و جنگ با مختار اثر بدی در صفوف نیروهای ابن زبیر نهاد و گروههایی از ایشان به مختار پیوستند.

5. پیوستن ابراهیم بن اشتر به مختار، موقعیت را به نفع مختار تغییر داد. ابن اشتر همچنین به دلیل نفوذ قبیله ای و وقعت خاص در میان شیعیان و مقام برجسته نظامی خود در این پیروزی سهم به سزا داشت. (74)

پیروزی مختار با خونریزی مفرط و فشار ظالمانه همراه نبود زیرا وقتی که اشراف از او امان خواستند او پذیرفت. با این که مختار با سهولت به قدرت رسید ولی مشکلاتی بر سر راه او به وجود آمد که حکومت نوپای او را تهدید می کرد. از یک طرف سپاه اموی به کوفه نزدیک می شد و از سوی دیگر ابن زبیر همچنان پنجه بر نواحی جنوبی عراق افکنده بود.

رسیدن ابن زیاد با سپاه اموی به موصل، دشوارترین مرحله قیام مختار بود. او برای جلوگیری از یورش دشمن به کوفه، نیرویی را به مقابله آنها اعزام کرد که با درگذشت فرمانده نیروها، یزید بن انس که سالخورده و بیمار بود، ناچار هفت هزار نیرو را به فرماندهی ابراهیم بن اشتر فرستاد تا از پیشروی ابن زیاد در عراق جلوگیری کند. (75)

علاوه بر پیکار بنی مروان با مختار، مشکل دیگر، طرح براندازی اشراف کوفه علیه مختار بود که از غیبت ابراهیم بن مالک اشتر سود جستند و گرد هم آمدند و یکدیگر را به جنگ با مختار فرا خواندند. حاکمیت مختار در کوفه، نفوذ قدرت وی و شیعیان، دفاع مختار از محرومان و موالی، خونخواهی خاندان پیامبر (ص)، اشراف کوفه را که در واقعه کربلا و شهادت

مسلم بن عقیل دست داشتند به وحشت انداخت. در واقع حکومت شیعی در کوفه به ریاست مختار با منافع سیاسی و اقتصادی آنان ناهمساز بود. عدالت گستره مختار در میان توده های محروم به ویژه موالی و لغو امتیازات بی مورد اشراف آنها را نگران می ساخت. اشراف به همراه هواداران خود محل فرمانروایی مختار را محاصره کردند، در نتیجه وی از ابراهیم بن مالک خواست که به کوفه برگردد و او نیز به یاری مختار آمد و توانست اشراف را سرکوب کند. (76)

#### 6 - 1. خونخواهی از قاتلان امام حسین (ع)

مختار پس از سرکوبی قیام اشراف کوفه، به خونخواهی خاندان رسول خدا (ص) پرداخت و به یاران خود دستور داد کسانی را که در کشتار روز عاشورا دست داشتند دستگیر و به قتل رسانند. مختار اموال و مستمری مقتولان را به ایرانیانی که در خدمت وی بودند می بخشید. (77) از جمله این کشته شدگان، شمر بن ذی الجوشن، خولی بن یزید اصبحی، عمر بن سعد بن ابی وقاص و پسرش حفص بودند. (78) برخی از اشراف به بصره فرار کردند و برخی نیز در همان کوفه مخفی شدند. مختار سرهای این قاتلان را به مکه نزد محمد بن حنفیه فرستاد و او نیز از خداوند برای مختار پاداش نیکو خواست. (79) گویند وقتی مختار سرهای عمر بن سعد و فرزندش را به مدینه فرستاد تنها در آن روز بود که امام علی بن الحسین را خندان دیدند (80) زیرا قبل از آن امام سجاد در اکثر اوقات گریه کرده و ناراحت بود.

این حوادث مرزبندی خاصی را ایجاد کرد، شیعیان به کلی از گروههای دیگر جدا شدند، اگر مختار تا قبل از آن کوشش در جذب همه جناحها داشت اینک تنها پشتوانه اش «شیعیان» بودند، در مقابل آنها، علاوه بر کسانی که طرفدار «بنی امیه» بودند، و طرفداران «آل زبیر» نیز حضور داشتند، تعداد این افراد کم نبود، (81) بسیاری به بصره رفتند (82) و بسیاری نیز در انتظار فرصت نشستند.

#### 6 - 2. پیکار با عبدالله بن زیاد

مختار دو روز پس از سرکوبی اشراف کوفه، ابراهیم بن اشتر را روانه جنگ با عبدالله بن زیاد کرد. دو سپاه در کنار رودخانه خازر (پنج فرسخی موصل) با یکدیگر رو به رو شدند. شیعیان با فداکاری و جانبازی بر سپاه شام یورش آوردند و توانستند کست سختی بر سپاه مروانی وارد نمایند و بسیاری از آنان که فرار کردند در رودخانه غرق شدند. در این واقعه که در سال 67 هجری رخ داد برخی از مهم ترین رهبران شام که مدتها در جنگهای مختلف بر ضد عراق شرکت کرده بودند، کشته شدند. عبدالله بن زیاد، حصین بن نمیر سکونی، شرحبیل بن ذی الصلاح حمیری از جمله این افراد بودند که کشته شدند. ابراهیم سرهای فرماندهان سپاه شام را به کوفه نزد مختار فرستاد و او نیز سرها را به حجاز ارسال کرد و امام علی بن حسین (ع) از دیدن آنها خوشحال شد. ابراهیم پس از آن به موصل رفت و تمام سرزمین جزیره از دیار ربیع تا دیار مضر را تصرف کرد و بر همه شهرهای جزیره والیانی گمارد و خراج آنها را جمع آوری کرد. (83)

#### 6 - 3. تلاش برای گسترش قلمرو

مختار که پس از سرکوب اشراف و وابستگان به اموی ها و زبیری ها، مشکل داخلی خود را حل نموده بود به فکر توسعه مناطق تحت حکومت خود افتاد. بصره مامن فراریان کوفه و پایگاه زبیریان در عراق، یکی از نقاط مورد توجه مختار بود که طبعاً کانون خطر نیز برای او محسوب می شد. اقدام مختار می توانست در جهت جذب شیعیان اندک آن دیار نیز باشد. مختار، مثنی بن مخربه رهبر شیعیان بصره را به این شهر فرستاد تا مردم را علیه ابن زبیر بشوراند لیکن در جنگی که در گرفت تعدادی از یارانش کشته شدند و خود به کوفه رفت و به مختار پیوست. (84)

نقطه دیگری که مورد توجه مختار بود «حجاز» مقرر اصلی ابن زبیر بود. مختار سعی داشت به بهانه کمک به ابن زبیر در دفع حمله سپاه شام به حجاز، مدینه را تحت تسلط خود درآورد. اما با درگیری نیروهای اعزامی مختار با نیروهای ابن زبیر، بسیاری از آنها کشته و بسیاری نیز گریختند. (85) از نامه ای که مختار برای محمد بن حنفیه فرستاده بر می آید که هدف مختار از بین بردن دشمنان اهل بیت (ع) و رها کردن سرزمین حجاز برای حاکمیت شیعی بوده است. اگر چه ابن حنفیه در پاسخ نامه او که از وی اجازه خواسته بود تا سپاه بی شماری را به سوی مدینه گسیل کند، با تمجید از او و نیتش نوشت:

«اگر من قصد جنگ داشتم مردمان زیادی بودند که به من ملحق می شدند اما من خود کناره گرفته ام.» (86)

مدتی بعد ابن زبیر، محمد بن حنفیه و جمعی از بنی هاشم را که به مکه رفته بودند، برای بیعت تحت فشار قرار داد و

چون از این کار سر باز زدند ایشان را زندانی و حتی تهدید به آتش زدن نمود. ابن حنفیه طی نامه ای از مختار کمک خواست و او نیز با اعزام گروهی به مکه توانست آنها را آزاد نماید. این گروه با شعار «یا لثارات الحسین»؛ به طرف زمزم، محل زندان بنی هاشم رفته و آنها را رها کردند. بین نیروهای ابن زبیر و این گروه به دلیل عدم خونریزی در حرم درگیری رخ نداد (87) و از آنجا که یاران مختار با چوب (نه با شمشیر) وارد مکه شدند به نام «خشیبه» شهرت یافتند.

#### 6 - 4. اتحاد اشراف کوفه و زبیری ها علیه مختار

سرکوبی اشراف کوفه و جستجوی مختار برای یافتن کشتندگان خاندان رسول الله (ص) موجب فرار اشراف و برخی از قاتلان به بصره شد. از جمله آنان محمد بن اشعث کندی و شیبث بن ربیع تمیمی بودند که با مصعب بن زبیر علیه مختار ائتلاف کردند. آنها حتی افرادی را نیز فرستادند تا با تبلیغ، مردم را از حمایت مختار باز دارند. تصرف سرزمین جزیره و گسترش اقتدار سیاسی و نظامی مختار و تشویق اشراف کوفه، مصعب بن زبیر را که از سوی برادرش والی بصره شده بود، مصمم به نبرد با مختار کرد. مصعب سپاهی از قبایل مختلف عرب و فراریان (اشراف) کوفه فراهم ساخت و به سوی کوفه حرکت کرد. مختار نیز سپاهی به شمار سی هزار نفر از اعراب و ایرانیان بسیج کرد و فرماندهی آن را به «احمر بن شمیط احمسی» واگذاشت، زیرا ابراهیم بن مالک از مختار کناره گرفته بود. او که اینک در موصل حاکمیت یافته بود حاضر به بازگشت به کوفه برای حمایت از مختار نشد. دو سپاه در مذار، واقع در میسان بین واسط و بصره، روبه رو شدند. مصعب یاران مختار را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و بیعت با عبدالله بن زبیر به عنوان امیرالمؤمنین فرا خواند. ابن شمیط نیز آنان را به کتاب خدا و سنت رسولش و بیعت با امیر مختار و قرار دادن خلافت در خاندان رسول الله (ص) به شورا، فرا خواند. مصعب به سپاه مختار حمله کرد و آنان را شکست داد. احمر بن شمیط به همراه بسیاری از یاران خود کشته شدند و شمار زیادی از آنان فرار کردند. مصعب پس از پیروزی در مذار از راه خشکی و رودخانه فرات به سوی کوفه حرکت کرد. مختار نیز بقایای سپاه خود را گرد آورد و به مقابله او رفت لیکن هنگامی که نبرد در گرفت مختار شکست خورد و بیشتر فرماندهانش کشته شدند. مختار و بقیه یارانش به قصر پناه بردند و سرانجام با تعدادی از یاران خود از قصر بیرون آمدند و جنگیدند تا کشته شدند. مصعب به شش هزار نفر که داخل قصر بودند امان داد و چون آنان بیرون آمدند به تحریک برخی از همراهان، دستور داد آنها را گردن زدند. (88) پس از کشته شدن مختار، ابراهیم بن مالک نیز با تقاضای مصعب بدون مقاومت و اعتراضی به کوفه آمد و مصعب او را به گرمی پذیرفت (89) ولی هیچ گاه به مقام خود باز نگشت. با سقوط حکومت مختار در کوفه، عراق در قلمرو زبیریان قرار گرفت و هواخواهان ابن زبیر در عراق به رهبری مصعب بن زبیر حکومت را به چنگ آوردند. در نتیجه مبارزات شیعیان که در عراق دارای اهمیت بسزا بود به دلیل عدم وجود فرماندهان لایق و جنگاوران تیز چنگ دوره ای از رکود نسبی را پشت سر نهاد ولی این بدان معنی نبود که شیعیان نقش پیشتانزانه خود را در انقلابات عراق فراموش کنند، بلکه مبارزات آنها تحت رهبری ها و اهداف مختلف ادامه یافت.

#### 6 - 5. ارزیابی شخصیت و قیام مختار

قضاوت در باره مختار و قیام او چندان ساده نیست زیرا اخبار مشحون از اتهامات، اغراض و گزافه هایی است که چهره او را از یک شیعه انقلابی تا کذاب مدعی نبوت آشفته کرده است. ادله زیادی وجود دارد که حاکی از اعتقاد مختار و یارانش به تشیع و علاقه فراوان نسبت به اهل بیت (ع) بود. او در محیطی شیعی رشد و تربیت یافت و نسبت به مقام اهل بیت شناخت کامل داشت و در دوران حکومت خود به دفاع و خونخواهی از آنان پرداخت. مختار در دوران حکومت خود چندین بار هدایایی برای محمدبن حنفیه فرستاد تا بین خاندان رسول الله (ص) پخش کند (90) و با فداکاری بسیار از محمدبن حنفیه دفاع می کرد، از جمله نجات او از زندان عبدالله بن زبیر. شواهدی بر حمایت محمدبن حنفیه از مختار نیز در دست است که می تواند مؤید قیام مختار باشد. مختار با کشتن قاتلان امام حسین (ع) و یارانش، چندان علی بن حسین (ع) و محمدبن حنفیه را خوشحال کرد که او را ستایش و دعا کردند. (91) یاران مختار او را هواخواه خاندان رسالت می دانستند و دشمنانش او را دروغگو می نامیدند، آن گونه که ابن زبیر به ابن عباس گفت: «خدا دروغگو را کشت»؛ ابن عباس پاسخ داد:

«خداوند رحمت کند مختار را که مردی دوستدار ما و آشنا به حقوق ما بود.» (92)

موضع مختار در انتقام گرفتن از اموی ها و اشراف به خوبی می تواند نشان دهد که برای رسیدن به هدف خود حاضر شد وضعیت خود را به خطر انداخته و به دستگیری و قتل قاتلان امام حسین (ع) بپردازد. اما از آنجا که او ضربات زیادی بر پیکر اموی ها وارد کرده و زبیری ها را نیز مورد حمله قرار داد، آنها کوشیدند تا انواع و اقسام اتهامات را به او نسبت دهند مانند: ادعای نبوت، ادعای مهدویت برای ابن حنفیه، تاسیس فرقه کیسانیه، و نسبت دادن لقب کذاب به او، که بیشتر

این نسبتها بعد از مرگ مختار به او داده شده است.

با وجود اشتباهاتی که مختار داشته، دلیل این مقدار حمله بر او برای ضرباتی است که بر پیکر اموی ها وارد کرده است. بنی امیه بسیاری از رهبران خود را در جنگ با سپاه مختار از دست دادند. اما ابن زبیر نیز که از دشمنان اهل بیت بود، نمی توانست نسبت به مختار که برای حاکم کردن اهل بیت کوشش می کرد بی تفاوت بماند. (93)

مختار در قیام خویش به یکی از هدف های اساسی خود یعنی خونخواهی خاندان رسول الله (ص) دست یافت. پس به کار بردن واژه شکست برای او چندان زیبنده نیست. از سویی دیگر، برخی معتقدند مختار مردی جویای نام و قدرت نیز بود و این ادعا در مخالفت وی با سلیمان بن صدق تجلی پیدا می کند و در رفتار سیاسی و تصمیم گیری های خود گاهی به ملاحظات دینی پشت پا می زد و در برابر دشمنانش قول و عملش متفاوت بود. بعضی از برخوردها و اعمال او موجب رنجش و کناره گیری شیعیان مخلص از او می شد. چنان که ابراهیم بن مالک از او کناره گرفت و نعمان بن صهبان راسبی از عباد شیعه بصره، که در خدمت وی بود به اشراف کوفه پیوست و کشته شد و عدی بن حاتم نیز نسبت به مختار موضع بی تفاوتی داشت. (94) کناره گیری اینان در تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی مختار بسیار مؤثر بود. چنان که کناره گیری ابراهیم بن مالک در شکستهای نظامی مختار از مصعب بن زبیر بسیار تاثیر گذاشت. (95)

## 6 - 6. نقش موالی در جنبش مختار

یک از بازتاب های جنبش مختار، حضور گسترده موالی در این جنبش و سپس در حکومت وی بود. از جمله بیشتر سپاه بیست هزار نفری ابراهیم بن مالک از ایرانیان مقیم کوفه بودند. (96) همچنین از سپاه سه هزار نفری که به قصد تصرف مدینه فرستاد 2300 نفرشان از موالی بودند. (97) بسیاری از ایرانیان در سرکوبی شورش اشراف علیه مختار با وی همکاری داشتند. (98) ایرانیان تا هنگام کشته شدن مختار با وی همراهی کردند و از شش هزار نفری که با وی در قصر متحصن شدند 5300 نفرشان ایرانی بودند. (99)

موالی در دوره معاویه مورد آزار و اذیت قرار داشتند به گونه ای که معاویه از جمعیت آنان به وحشت افتاد و دستور داد عده ای از آنان را بکشند و بقیه را به کارهای سخت وادارند. (100) این برخوردهای ناروا، ایرانیان را به سوی مختار، که در سر لوحه برنامه اش دفاع از محرومان بود کشید و موالی نزد وی از محبوبیت بسیار برخوردار شدند. وی به ایرانیان می گفت:

«شما آزاده و بزرگوار هستید، (101) شما از من هستید و من از شما هستم» (102).

مختار ایرانیان را چنان گرمی داشت که دستور داد اموال و مستمری کسانی که در کربلا به جنگ امام حسین (ع) رفته بودند به ایرانیان داده شود. رفتار مختار، اعتراض اشراف کوفه را در پی داشت. همین توجه و بزرگداشت موالی از سوی مختار سبب شد تا آنان با وی همراهی کنند و اموال فراوانی از عراق، جبل، اصفهان، ری و آذربایجان برای او بفرستند. (103) روابط گرم و صمیمی متقابل مختار و ایرانیان همچنین موجب همدلی و همراهی و گرایش ایرانیان با خاندان رسول الله (ص) و دشمنی سخت آنان با خاندان اموی گردید. علاقه و محبت متقابل خاندان پیامبر (ص) و موالی با یکدیگر و موضع یکسان آنان در مبارزه با امویان، موجب همکاری بیشتر این دو گروه می گردید و هر دو، مورد اذیت و آزار و کشتار و شکنجه قرار می گرفتند. نظام مروانی و عمال آنها به شدت با امامان شیعه و شیعیان آنان و موالی برخورد می کرد به طوری که در دوران حکومت بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی تعداد زیادی کشته شدند. (104)

تا قبل از قیام مختار، موالی نقش چندانی در جامعه عربی عراق بر عهده نداشتند گرچه از لحاظ علمی به تدریج و در اواخر قرن اول هجری برتری خاصی یافتند، حرکت مختار باعث شد تا موالی به صورت یک نیروی قابل استفاده و قابل توجه در عراق ظهور کند و گرچه به خاطر قیام مختار به شدت سرکوب شد، اما همین بهره گیری، درصد نقش آنها را در جامعه افزایش داد. عبدالملک که احساس خطر فراوان از ناحیه موالی می کرد احتمالاً کوشید تا با توجه بیشتری به آنها، زمینه شورش آنان را از بین ببرد و به همین جهت سهم آنها را از بیت المال بیش از مقداری قرار داد که معاویه معین کرده بود. (105) حوادث بعدی نشان داد که از زمان مختار به بعد پیشرفت موالی ایران آغاز شده و با روی کار آمدن موالی توسط بنی عباس نقش آنها در جامعه اسلامی به نقطه اوج خود رسید. (106)

## 6 - 7. مهاجرت اعراب کوفی به ایران

کشتار بی رحمانه ابن زبیر در پایان محاصره قصر کوفه به تحریک اشرافیت یمنی و جنایات حجاج، بعد از آن، برخی

شیعیان کوفه را ناگزیر کرد که به مناطقی مهاجرت کنند که بتوانند بدون دغدغه خاطر در آن زندگی کنند؛ از آن جمله مهاجرت فرزندان سائب بن مالک اشعری یکی از یاران مختار بود که از کوفه به ایران رفتند و در قم ساکن شدند. پس از مهاجرت آل سائب، عموزادگان آنان، فرزندان سعد بن مالک اشعری با اقوام و وابستگان خود مجموعاً هفتاد سوار بودند که در نظر داشتند به اصفهان بروند، ولی در قم سکنا گزیدند و در آن شهر عزت و شوکت یافتند.

اشعریان که به قم مهاجرت کردند دوستدار خاندان رسول الله (ص) بودند و موسی بن عبدالله بن سعد اشعری، مذهب شیعه را اظهار کرد و دیگر ساکنان اهل قم نیز به پیروی وی مذهب شیعه را اختیار کردند. (107) مهاجرت اعراب به ایران اختصاص به اشعریان نداشت و گروه‌های دیگری نیز به قم مهاجرت کردند، یعقوبی در باره مردم قم می نویسد:

«قومی هستند از مذحج و سپس از اشعریان و در آن، مردمی از عجم‌های کهن سکونت دارند و قومی هم از موالی که خود می گویند که آنان موالی عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هستند.» (108)

بدین سان، مذهب شیعه پس از مهاجرت عناصر عربی یمنی (اشعری و مذحجی) به قم به این شهر راه یافت و قم به شکل نخستین کانون و پایگاه شیعیان ایران درآمد و شعاع تشیع از این مرکز به شهرهای اطراف، ری، کاشان، آوه، و سپس شمال ایران سرایت کرد.

## 7. موضع گیری های محمد حنفیه و ابن عباس

پس از واقعه کربلا و اوضاع دشوار حاکم، که امام سجاد (ع)، سلاح دعا را به عنوان مهم ترین تاثیر اجتماعی در ایجاد پیوند مردم با خدا انتخاب کرد و سعی بر آن داشت تا با جنبشهایی که به نام شیعه بر پا می شد مانند قیام توابین و مختار رابطه ای برقرار نماید، دو شخصیت دیگر در فعالیتهای سیاسی و گروهی مشارکت داشتند. یکی محمدبن حنفیه فرزند حضرت علی (ع) و دیگری عبدالله بن عباس که به عنوان مفسر قرآن دارای شهرت بود.

محمدبن حنفیه به دلیل علوی بودن برای شیعیان دارای اهمیت خاصی بود. با این که او داعیه رهبری نداشت لیکن مختار در کوفه به نام او علم مخالفت بر افراشته بود و شخصی چون ابن زبیر او را برای اهداف خود خطرناک می پنداشت. زیرا بنی هاشم به دلیل دشمنی عبدالله بن زبیر با خاندان پیامبر و علویان، حاضر به بیعت با او نشدند. از این رو او، محمدبن حنفیه، ابن عباس و 17 تن از بنی هاشم را زندانی کرد تا این که فرستادگان مختار آنها را نجات دادند. (109) ابن حنفیه بارها نسبت به سخنرانی های ابن زبیر که به عیب گویی از حضرت علی (ع) می پرداخت، صدای اعتراض بلند کرده و مشاجرات لفظی بین آنها به وجود می آمد. این مساله موجب شد تا ابن زبیر دستور اخراج ابن حنفیه را بدهد که این امر موجب اعتراض ابن عباس نیز واقع گردید.

عبدالملک که قصد داشت از این اختلاف به سود خویش بهره گیری کند، ابن حنفیه را به شام دعوت کرد لیکن تمجیدهای مردم از او و ذکر اوصاف وی موجب شد عبدالملک احساس خطر نموده و شرط ورود ابن حنفیه به دمشق را بیعت با وی اعلام کرد، در نتیجه ابن حنفیه نپذیرفت و به مکه برگشت و در شعب ابی طالب سکنی گزید. بار دیگر بین او و ابن زبیر اختلاف بالا گرفت که منجر به اخراج وی به طائف گردید. در این زمان ابن عباس نیز از مکه اخراج شده و به طائف آمده و هر دو علیه ابن زبیر تبلیغ می کردند. (110)

ابن عباس از مخالفان سر سخت ابن زبیر در مکه بود. او از ابتدا با ابن زبیر به مخالفت برخاست. زمانی که هنوز یزید در قید حیات بود ابن عباس را به خاطر مخالفتش با ابن زبیر تشویق کرد زیرا گمان می برد که ابن عباس قصد دارد تا بنی امیه بر مکه تسلط یافته او با آنان بیعت کند. ولی ابن عباس در پاسخ نامه او به شدت وی را مورد حمله قرار داد و او را در خصوص کشتن امام حسین (ع) و فرزندان عبدالمطلب، و پدرش معاویه را به دلیل سنت های غلط و رواج بدعت و ایجاد گمراهی در جامعه سرزنش کرد. یزید در پاسخ نامه ابن عباس، او را متهم به شرکت در قتل عثمان کرد که ابن عباس نیز گفت بیش از همه خود پدرت معاویه مقصر است زیرا آنقدر در دادن کمک تاخیر کرد تا عثمان به هلاکت رسید. (111)

دیدگاه ابن عباس و ابن حنفیه این بود که خلافت وضع اسفباری پیدا کرده و از مرحله نبوت و خلافت به پادشاهی رسیده است. ابن عباس به مردم توصیه می کرد که از هر دو گروه زبیری ها و اموی ها فرار کنند زیرا آنها مردم را به جنم دعوت می کنند. (112) موضع ابن عباس در جریانات مکه در عهد ابن زبیر با محمدبن حنفیه کاملاً هماهنگ بود و وی عمدتاً به دفاع از ابن حنفیه می پرداخت و بارها بر سر همین مسائل و مشابه آنها با ابن زبیر مشاجره می کرد. حمایت‌های ابن

عباس و نیز مخالفت‌های خود او منجر به اخراجش از مکه شد که به طائف رفت و اما آنجا نیز دست از مخالفت برنداشت و در خطابی به مردم ماهیت فریبکارانه ابن زبیر را بر ملا کرد. او در همان طائف در سال 68 ه. ق. رحلت کرد و ابن حنفیه بر او نماز گزارد. (113)

در این زمان بین بنی هاشم اختلافی وجود نداشت اما بعدها به تدریج بین بنی العباس و طالبین اختلاف آغاز شد تا آنجا که در خلافت عباسیان، علویان و طالبیان تحت فشارهای شدیدی قرار گرفتند.

پس از حاکمیت عبدالملک وی سیاست مماشات با بنی هاشم را در پیش گرفت و به حجاج نیز نوشت تا از ریختن خون بنی عبدالمطلب پرهیز کند زیرا آل ابوسفیان با دست زدن به چنین کاری حکومت را از دست دادند. (114)

پی نوشت:

1) در این باره ر. ک: عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ چهارم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی 1365، صص 146 - 153. عبدالکریم هاشمی نژاد. درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، چاپ دهم، تهران، انتشارات فراهانی، بی تا. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 3، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات صدا، 1370.

2) ر. ک: عبدالله علایی، برترین هدف در برترین نهاد (پرتوی از زندگی امام حسین (ع))، ترجمه محمد مهدی جعفری، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1371، صص 123 - 130.

3) همان، صص 130 - 133.

4) در باره زندگی و مبارزات این شاعران ر. ک: صادق آیینه وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ج 1، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1359.

5) محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 7، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر: 1362، ص 3066. سبط بن الجوزی، تذکرة الخواص، بیروت: مؤسسه اهل البيت، 1401 ق، ص 231. عزالدین علی بن اثیر، کامل، ج 5، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات علمی، بی تا، ص 193.

6) محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، الارشاد، ج 2 (دو جلد در یک مجلد) ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمی اسلامیه، 1346، ص 119. کامل ابن اثیر، ج 5، ص 193. احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، حقه و علق علیه محمدباقر المحمودی، الجزء الثالث، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1397 ه. ق، ص 207.

7) ابن عساکر، تاریخ، ج 12، ص 24. به نقل از: اسدحیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات طور، 1372، ص 319.

8) تاریخ طبری، ج 7، ص 3067. محمد بن علی ابن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1406 ق. ج 3، ص 142.

شهاب الدین احمد نویری، نهاية الارب، ترجمه محمود مهدوی، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1365، ج 7، ص 200.

خوارزمی، مقتل الحسین، نجف: مکتبه مفید، بی تا، ج 2، ص 42. ابی مخنف، وقعة الطف، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1367، ص 262. ارشاد، ج 2، صص 119 - 120.

9) الفتوح، ج 3، ص 150 و 151. تذکرة الخواص، ص 261. سید بن طاووس، لهوف، ص 180 و 181. ابن شهر آشوب، مناقب، ج 4، ص 14. شذرات الذهب، ج 1، ص 69.

10). خوارزمی، مقتل الحسین، ج 2، صص 64 - 66. اللهوف، صص 81 - 79. ابن طیفور، کتاب بلاغات النساء، بیروت:

دارالنهضة الحديثه، 1379ق. صص 35 - 36. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج 45، صص 133 - 135. ترجمه سیدجعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (ع)، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1364، صص 256 - 260.

نمونه دیگری از برخورد حضرت زینب (س) با یزید آن گاه است که مردی از اهل شام از یزید خواست که فاطمه دختر امام حسین (ع) را به او ببخشد. حضرت زینب (س) به آن مرد گفت تو و یزید چنین حقی ندارید. یزید با خشم فریاد زد: تو دروغ می گویی به خدا سوگند، من این حق را دارم و اگر بخواهم انجام می دهم. زینب (س) گفت: به خدا سوگند دروغ می گویی، که خداوند چنین حقی را برای تو قرار نداده، مگر این که از دین ما بیرون شده و آیین دیگری گرفته باشی. یزید که سخت خشمگین شده بود و ناسزا می گفت گفت: به من چنین پاسخ می دهی؟ پدر و برادر تو از دین خارج شدند. زینب (س) گفت: در پناه دین خدا و به واسطه آیین پدر و برادر من، تو و جدت رهنمون شدید. یزید گفت: ای دشمن خدا دروغ می گویی؟ زینب گفت: تو امیری، با تکیه بر قدرت خود ناسزا می گویی & raquo;. (تاریخ طبری، ج 7، ص 3073. ارشاد، ج 2، صص 125 - 126). نهاية الارب، ج 7، ص 204. وقعة الطف، ص 271 و 272، اللهوف، ص 79 و 80).

(11) در باره تفصیل این سخنان ر. ک: تاریخ طبری، ج 7، صص 3072 و 3078. ابن عبدربه، العقدالفرید، ج 5، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1409ق، ص 123. کامل ابن اثیر، ج 5، صص 200 - 201. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی و غفاری، چاپ دوم، ص 123.

(12) نمونه ای از گفتگوی مرد شامی با حضرت علی بن الحسین (ع) و استدلالهای امام در پاسخ او در: مقتل خوارزمی، ج 2، صص 61 - 62. اللهوف سید بن طاووس، ص 74. در باره خطبه امام سجاد (ع) در کوفه، ر. ک: اللهوف، صص 67 - 66 و در باره سخنان او با ابن زیاد ر. ک: بلاذری، انساب الاشراف ج 3، ص 207 و مقتل خوارزمی، ج 2، صص 43 - 42. کامل ابن اثیر ج 5، ص 195.

(13) مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 186. مقتل خوارزمی، ج 2، صص 69 - 71. و اندکی در: مقاتل الطالبیین، ص 124. مجلسی، بحارالانوار، ج 45، ص 129. اسدحیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته، صص 368 - 379. الفتوح ابن اعثم، ج 3، ص 154 و 155.

(14) تاریخ طبری، ج 7، صص 3074 - 3075. ارشاد، ج 2، ص 126. کامل ابن اثیر، ج 5، ص 202.

(15) تاریخ طبری، ج 7، ص 3074.

(16) انساب الاشراف، ص 217 و مقتل خوارزمی، ج 2 ص 74. در خود شام افراد دیگری نیز رفتار یزید را مورد سرزنش قرار دادند و بر او ایراد گرفتند. یکی از یاران پیامبر خدا (ص) به نام ابوبرزه اسلمی هنگامی که دید یزید با چوب خیزران بر دندانهای حسین (ع) می زند، گفت: ای یزید وای بر تو، لب و دندان کسی را چوب می زنی که پیامبر (ص) آن لب و دندانها را می بوسید و می گفت: شما سرور جوانان بهشت هستید. خداوند قاتل شما را بکشد و لعنت کند و جهنم را که بد جایگاه و سرانجامی است، بهره آنان سازد. ای یزید، روز قیامت تو را می آورند، در حالی که عبیدالله بن زیاد پشتوانه و شفیع توست و حسین (ع) را می آورند و محمد (ص) شفیع اوست. یزید برافروخته و عصبی شد و فرمان داد که ابوبرزه را از مجلس اخراج کنند. (الفتوح، ج 3، ص 150. انساب الاشراف، ج 3 ص 216. تاریخ طبری، ج 7، ص 3079. کامل ابن اثیر، ج 5 ص 198) علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 2، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1347، ص 65. در شام حتی مردم در مسجد جامع به گریه افتادند و با واقعیت ها آشنا شدند حتی صدای گریه و عزاداری خانواده یزید نیز بلند شده بود تاریخ طبری، ج 7، ص 3079)

(17) جهت آشنایی با تحلیلی در این باره ر. ک: محمدرضا حکیمی، امام در عینیت جامعه، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، 1365، صص 23 - 43. جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1366، صص 193 - 107. محمد نصیری (رضی)، تاریخ تحلیلی اسلام، چاپ دوم، قم: دفتر نشر و پخش معارف، 1379، صص 151 - 152. عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، صص 154 - 159.

(18) جعفر النقدي، زینب الكبرى، ص 156. المقدم، مقتل الحسین، ص 376.

(19) اسد حیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته (زندگانی امام حسین (ع))، ص 355. سید عطاءالله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، تهران: انتشارات اطلاعات، 1371، ص 348.

20) در باره حضرت زینب ر. ک: حسن محمد قاسم، السیده زینب، صص 58 - 60. خالد محمد خالد، ابناء الرسول، ص 193. اسد حیدر، زندگانی امام حسین (ع)، صص 352 - 364. سید عطاءالله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، صص 343 - 353. سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا (ع)، صص 256 - 262. قاضی طباطبایی، اول اربعین سید الشهدا (ع)، و عبیدلی، اخبار الزینبات.

21) اخبار الزینبات، ص 116.

22) سید عطاءالله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، صص 345 - 344.

23) تاریخ طبری، ج 7، ص 3069. ارشاد، ج 2، ص 121. بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 210. کامل ابن اثیر، ج 5، ص 196.

24) ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 5، ص 230.

25) مناقب خوارزمی، ج 2، ص 53. ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 144. انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 210.

26) بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 210. مناقب خوارزمی، ج 2، صص 54 و 55.

27) مناقب خوارزمی، ج 2، صص 54 - 55. اسد حیدر، ترجمه مع الحسین فی نهضته، صص 324 - 330.

28) اما عبیدالله کسان فرستاد و او [عبدلله بن عقیف] را بیاورد و بکشت و بگفت تا در شوره زار بیاویزند و آنجا آویخته شد؛ (تاریخ طبری، ج 7، ص 3070). ابن زیاد فرستاد و او را کشید و کشت و نعش او را بر در مسجد به دار کشید. (کامل ابن اثیر، ج 5، ص 196).... گردنش را زدند و در جایی به نام سبخته او را به دار زدند. ارشاد، ج 2، ص 122).

29) تاریخ طبری، ج 7، ص 3080 و 3081، بلاذری، انساب الاشراف، الجزء الثالث، ص 217. سبط ابن الجوزی، تذكرة الخواص، ص 240. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج 2، چاپ سوم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، 1362، ص 182 (گریه زنان کوفه و نیز مدینه).

30) ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 189. ابن قتیبہ نیز شبیه این روایت را نقل کرده است: الامامة والسیاسة، ج 1، ص 206.

31) انساب الاشراف، ج 4، ص 31. برای آگاهی از دیدگاه مسعودی در این باره ر. ک: مروج الذهب، ج 2، ص 73.

32) تاریخ طبری، ج 7، ص 3097.

33) همان، صص 3099 - 3100. ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ج 1، ص 210. مسعودی گوید مردم مدینه به سرداری عبدالله بن مطیع عدوی و عبدالله بن حنظله انصاری غسیل الملائکه، به جنگ مسلم بیرون آمدند. مروج الذهب، ج 2، ص 73.

34) الامامة و السياسة، ج 1، صص 206 - 207.

35) تاریخ طبری، ج 7، ص 3099.

36) همان، ص 3106 و 3103. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 190.

37) ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، الجزء الاول، ص 210.

38) ر. ک: ابن اعثم، الفتوح، المجلد الثالث، ص 181، الامامة و السياسة، الجزء الثانی، ص 10، و الجزء الاول، ص 209، انساب الاشراف، ج 4، ص 23. تاریخ طبری، ج 7، صص 3103 - 3116. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 190.

39) الامامة و السياسة، الجزء الاول، ص 216، در باره نقل های متفاوت در باره تعداد کشته ها. ر. ک: انساب الاشراف، الجزء الرابع، ص 42، الفتوح، ج 5، ص 295. مروج الذهب مسعودی، ص 74. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج 3، ص 193. مسعودی می گوید از خاندان ابوطالب دو کس و از بنی هاشم از غیر خاندان ابوطالب 3 نفر کشته شدند. هفتاد و چند نفر از سایر قریشیان و معادل آن از انصار و چهار هزار کس از مردم دیگر که شماره شد، به جز آنها که شناخته نشده بودند به قتل رسیدند.

40) ابن قتیبه، الامامة و السياسة، الجزء الاول، ص 213.

41) تاریخ طبری، ج 7، ص 3117. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 190. مروج الذهب، ج 2، ص 74. الامامة و السياسة، ج 1، ص 214. ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران نشر نی، 1364، ص 311. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1365، صص 282 - 283.

42) بنگرید به: مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 71 و 72 و سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص 191. همو، زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص 103.

43) فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم؛ اکنون به سوی خدا باز گردید و به کیفر جهالت خود به کشتن یکدیگر اقدام کنید. این در پیشگاه خدا برای شما بهتر است آن گاه از شما در گذشت که خدا توبه پذیر و مهربان است & raquo;؛ مروج الذهب، مسعودی، ج 2، ص 97.

44) تاریخ طبری، ج 7، ص 3170. مروج الذهب، مسعودی، ج 2، ص 97.

45) تاریخ طبری، ج 7، صص 3180 - 3184.

46) متن نامه ها در تاریخ طبری، ج 7، صص 3184 - 3188.

47) ر. ک: تاریخ طبری، ج 7، ص 3188.

48) همان، ص 3190.

49) در این باره ر. ک: همان، صص 3194 - 3191.

50) همان، صص 3221 - 3222. ابن اعثم، الفتوح، ج 6، صص 66 - 65.

51) کامل ابن اثیر، ج 6، ص 16. تاریخ طبری، ج 7، صص 3219 - 3220. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص 289.

52) تاریخ طبری، ج 7، صص 3214 - 3215.

53) ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 231.

54) تاریخ طبری، ج 7، ص 3220.

55) همان، ص 3223.

56) همان، صص 3234 - 3231. کامل ابن اثیر، ج 6، صص 23 - 21. مروج الذهب، ج 2، ص 98.

57) تاریخ طبری، ج 7، ص 3237.

58) ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 245.

59) مروج الذهب، ج 2، ص 98.

- (60) تاریخ طبری، ج 7، صص 3247 - 3239، مروج الذهب، ج 2، ص 99.
- (61) ر. ک: ابراهیم بیضون، قیام توابین، ترجمه کریم زمانی، صص 66 - 65.
- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج 3، صص 210 - 198. اصغر منتظر القائم، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1380، صص 312 - 307.
- (62) ر. ک: تاریخ طبری، ج 7، صص 3203 - 3201 و 3206. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201.
- (63) تاریخ طبری، ج 7، ص 3214، نیز تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201. در باره علت جدایی مختار از ابن زبیر، ر. ک: مروج الذهب، ج 2، ص 78.
- (64) ر. ک: تاریخ طبری، ج 7، ص 3215 و ج 8، ص 3291.
- (65) همان، ج 7، ص 3248.
- (66) همان، ج 8، ص 3287. نیز بنگرید به: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201.
- (67) برخی محققان، عدم پاسخ مثبت امام سجاد (ع) را ناشی از لزوم حفظ جان اهل بیت (ع) می دانند نه اینکه امام (ع) او را طرد کرده باشد.
- (68) مروج الذهب مسعودی، ج 2، ص 78.
- (69) تاریخ طبری، ج 8، ص 3293.
- (70) ر. ک: تاریخ طبری، ج 8، صص 3294 - 3291. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201.
- (71) تاریخ طبری، ج 8، صص 97 - 3296. دینوری، اخبار الطوال، ص 334.
- (72) ابن اعثم، الفتوح، ج 3، صص 258 - 257. تاریخ طبری، ج 8، ص 3301.
- (73) تاریخ طبری، ج 8، ص 3317.
- (74) ابراهیم بیضون، قیام توابین، صص 71 - 70.
- (75) ابن اعثم، الفتوح، ج 2، ص 286. تاریخ طبری، ج 8، ص 3329. اخبار الطوال دینوری، صص 338 - 337.
- (76) تاریخ طبری، ج 8، ص 3333. ابن اعثم، الفتوح، ج 6، ص 146، 149 و 151. دینوری، اخبار الطوال، صص 345 - 344.
- (77) دینوری، اخبار الطوال، ص 344.
- (78) برای مشروح قضیه ر. ک: تاریخ طبری، ج 8، صص 3365 - 3323. اخبار الطوال دینوری، صص 348 - 343. ابن اعثم، الفتوح، ج 6، ص 119 و 139.
- (79) اخبار الطوال دینوری، ص 340، 345 و 349. تاریخ طبری، ج 8، ص 3353.
- (80) ابن اعثم، الفتوح، ج 6، ص 123. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 203 (دراین کتاب سر عبیدالله بن زیاد ذکر شده است).
- (81) رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج 3، ص 224.

(82) اخبار الطوال دینوری، ص 345 و 348.

(83) همان، صص 341 - 338. تاریخ طبری، ج 8، صص 3393 - 3384. بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 249 و 250. ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 315. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 202. مروج الذهب، ج 2، ص 100 و 101.

(84) تاریخ طبری، ج 8، صص 3361 - 3359.

(85) تاریخ طبری، ج 8، صص 3369 - 3367.

(86) همان، ص 3370.

(87) همان، صص 3373 - 3371. مروج الذهب مسعودی، ج 2، صص 82 - 81. بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 207 - 205.

(88) مشروح آن در: تاریخ طبری، ج 8، صص 3422 - 3394. اخبار الطوال دینوری، صص 351 - 348. مروج الذهب، ج 2، ص 102.

(89) اخبار الطول دینوری، ص 352.

(90) ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 273، 287، 315.

(91) همان، ص 273 و 315. ابن سعد، طبقات الکبری، ج 5، ص 100. ابن شهر آشوب (محمد بن علی)، مناقب آل ابی طالب، بیروت: دارالاضواء، بی تا، ج 4، ص 144. اصغر منتظر القائم، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت (ع)، ص 321.

(92) ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 327. بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 265. درموردی دیگر ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 209.

(93) ر. ک: رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج 3، صص 230 - 229.

(94) تاریخ طبری، ج 8، ص 3339 و 3355. ابن اعثم، الفتوح، ج 3، ص 271.

(95) در این باره ر. ک: اصغر منتظر القائم، پیشین، صص 322 - 321. جهت آگاهی بیشتر ر. ک: ابوفاضل رضوی اردکانی، ماهیت قیام مختار، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، (1367).

(96) دینوری، اخبار الطوال، ص 338.

(97) بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 246.

(98) دینوری، اخبار الطوال، ص 344.

(99) همان، ص 351 و 353 (دینوری گوید 4000 تن ایرانی و 2000 تن عرب) تاریخ طبری، ج 8، ص 3421. مروج الذهب، ج 2، ص 102 گوید 7000 نفر.

(100) بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 394.

(101) دینوری، اخبار الطوال، ص 344.

(102) تاریخ طبری، ج 8، ص 3319.

103) دینوری، اخبار الطوال، ص 343.

104) اصغر منتظر القائم، پیشین، صص 324 - 352.

105) ابن عبدربه، عقدالفرید، ج 5، ص 148.

106) رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ص 232.

107) در باره تفصیل اعراب اشعری و مهاجرت آنان از کوفه ر. ک: حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، 1361، صص 295 - 258.

108) یعقوبی، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1356، ص 49.

109) مشروح آن در: تاریخ طبری، ج 8، صص 3373 - 3371. کامل ابن اثیر، ج 6، صص 118 - 113. در برخی روایات تعداد همراهان محمد بن حنفیه را 24 نفر ذکر کرده اند. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 205. ابن عبدربه، عقدالفرید، ج 5، ص 161. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، صص 123 و 124.

110) در باره مشاجرات محمد بن حنفیه و ابن زبیر و نیز موضع عبدالملک ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 207 - 205. کامل ابن اثیر، ج 6، صص 118 - 116 - اخبار الطوال دینوری، ص 352. فتوح ابن اعثم، ج 6، صص 253 - 240. مسعودی، مروج الذهب، ج 2، صص 84 و 85.

111) مشروح نامه های ابن عباس و یزید در: تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 189 - 185. بلاذری، انساب الاشراف، ج 4، ص 18. کامل ابن اثیر، ج 5، صص 267 - 265. مباحثه ابن عباس و ابن زبیر در: مروج الذهب، ج 2، صص 85 و 86.

112) انساب الاشراف، ج 5، ص 196.

113) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 207. کامل ابن اثیر، ج 6، ص 117.

114) ابن عبدربه، عقدالفرید، ج 5، ص 149. مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 172. در این باره نیز بنگرید به: رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، صص 269 - 261.